[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]

مطالعات تاریخ اسلام
سال پانزدهم، شماره ۵۶، بهار ۱۴۰۲، مقاله علمی و پژوهشی، صفحات ۱۱۱-۱۴۶

:20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5

کشمکش‌های علاءالدوله ذوالقدر با حکومت‌های صفویه و عثمانی و پیامد آن بر فروپاشی امیرنشین ذوالقدر

ظریفه کاظمی[۱]
جهانبخش ثواقب[۲]
مقصودعلی صادقی[۳]
داریوش نظری[۴]
سید علاءالدین شاهرخی[۵]

چکیده: موقعیت جغرافیایی امارت ذوالقدر (۷۴۰-۹۲۸ق/ ۱۳۳۹-۱۵۲۱م) که در محدوده‌ای میان قلمرو عثمانی و صفوی قرار گرفته بود، سبب شد تحت تأثیر شرایط سیاسی این دو حکومت باشد. حکومت ذوالقدر که برای بقای خویش در پی یافتن متحد و پیوستن به حکومت مقتدرتر بود، سیاست متناقضی را در ارتباط با حکومت‌های صفوی و عثمانی در پیش گرفت. ذوالقدرها در آغاز تشکیل حکومت صفویه حامی و مطیع شاه‌اسماعیل اول (۹۰۷-۹۳۰ق/ ۱۵۰۱-۱۵۲۴م) بودند؛ سپس از دشمن او مرادبیگ آق‌قویونلو (۹۱۴-۹۰۵ق/ ۱۵۰۰- ۱۵۰۸م) حمایت کردند. همین تغییر سیاست زمینه‌ساز حملهٔ شاه‌اسماعیل و تضعیف حکومت ذوالقدر گردید. از سوی دیگر، حاکم ذوالقدر نسبت به حکومت عثمانی نیز راه نفاق را در پیش گرفت. سلطان سلیم اول (۹۱۸-۹۲۶ق/ ۱۵۱۲-۱۵۲۰م) که شاهد کارشکنی‌های مداوم علاءالدوله ذوالقدر (۹۲۱-۸۸۴ق/ ۱۴۷۹-۱۵۱۵م) نسبت به عثمانی بود، از ضعف این حکومت استفاده کرد و با حمله به ذوالقدر، این دولت را شکست داد و قلمرو آن را تصرف کرد. در این مقاله، هدف بررسی تأثیر کشاکش ذوالقدرها با دو حکومت صفویه و عثمانی بر فرایند فروپاشی امارت ذوالقدر، با رویکرد توصیفی-تحلیلی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که درگیری‌های شاه‌اسماعیل صفوی با علاءالدوله ذوالقدر و ضرباتی که بر او وارد ساخت، بنیان قدرت حکومت ذوالقدر را چنان ناپایدار کرد که برافتادن آن را در حملهٔ عثمانی به این امارت هموار کرد.

واژه‌های کلیدی: حکومت ذوالقدر، علاءالدوله ذوالقدر، شاه‌اسماعیل اول، سلطان سلیم اول

شناسه دیجیتال(Doi): 10.52547/pte.15.56.2

۱ دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه لرستان، ایران Kazemi.za@fh.lu.ac.ir
۲ استاد گروه تاریخ دانشگاه لرستان (نویسندهٔ مسئول) Savagheb.j@lu.ac.ir
۳ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس m_sadeghi@modares.ac.ir
۴ استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان nazari.d@lu.ac.ir
۵ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان Shahrokhi.a@lu.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۲۶ تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۱۲/۱۵

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]

[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

A Quarterly Journal Of HISTORICAL STUDIES OF ISLAM
Vol 15, No 56, Spring 2023
Research Center for Islamic History, http://journal.pte.ac.ir/
Scientific-Research, pp. 111-146

Alā-al-dawlah Dulghadïr's Conflicts with the Safavid and Ottoman Governments and its Consequences on the Fall of the Dulghadïr Emirate

Zarifeh Kazemi[1]
Jahanbakhsh Sawagheb[2]
Maqsood Ali Sadeghi[3]
Dariyoush Nazari[4]
Seyyed Alauddin Shahrokhi[5]

Abstract: The geographical location of Dulghadïr Emirate (1339-1521), which was located in an area bordered with both Ottoman and Safavid territories, caused it to be affected by the political circumstances of these two governments. Dulghadïr government, which sought to find an ally and join a more powerful government for its survival, adopted a contradictory policy in relation to the Safavid and Ottoman governments. At the beginning of the formation of the Safavid government, the Dulghadïr were supporters and obedient to Shāh Ismāil I (1501-1524), then they supported his enemy, i.e. Murād Beg Aq Quyūnlu (1500-1508). On the other hand, Dulghadïr ruler also took the path of hypocrisy towards the Ottoman government. Sultān Selim I (1512-1520), who witnessed Alā-al-dawlah Dulghadïr's (1479-1515) continuous failures towards the Ottomans, took advantage of the weakness of this government and attacked Dulghadïr, defeating its government and capturing its territory. This paper is aimed to investigate the effect of the Dulghadïr conflict with the both Safavid and Ottoman governments on the process of the fall of the Dulghadïr Emirate, in a descriptive-analytical way.

Keywords: Dulghadïr, Alā-al-dawlah Dulghadïr, Shāh Ismāil I, Sultān Selim I.

1 PhD Candidate of Islamic History, Lorestan University Kazemi.za@fh.lu.ac.ir
2 Professor of History, Lorestan University (corresponding author) Savagheb.j@lu.ac.ir
3 Associate Professor of History, Tarbiat Modares University m_sadeghi@modares.ac.ir
4 Assistant Professor of History, Lorestan University nazari.d@lu.ac.ir
5 Associate Professor of History, Lorestan University Shahrokhi.a@lu.ac.ir
Recive Date: 2022/10/18 Accept Date: 2023/03/6

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

مقدمه

یکی از حکومت‌های مسلمان که در اوایل سدهٔ دهم قمری/ شانزدهم میلادی در جنوب شرقی آناتولی به حیات خویش ادامه داد، سلسلهٔ ذوالقدر یا بنی‌ذوالقادر بود. این دولت در اصل برآمده از ایل ذوالقدر، از جمله ایلات ترکمانی مستقر در آسیای صغیر بود. ذوالقدرها قلمرویی محدود با حکومت محلی برخوردار از استقلال و ساختاری ایلی برای خود داشتند. آنها با متصرفاتی که در زَمان آخرین حاکم خود علاءالدوله داشتند، بر قلمرو خویش افزودند. مهم‌ترین مناطق مسکونی ایل ذوالقدر در این دوره شامل مرعش، البستان[1] و بخش‌هایی از دیاربکر بود که در میانهٔ دو قلمرو صفوی در شرق و عثمَانی در شمال قرار داشت. حاکم ذوالقدر حیات خود را وابسته به این دو حکومت می‌دانست؛ به همین دلیل با توجه به منافع خود، نسبت به این دو رفتار می‌کرد. علاءالدوله مقتدرترین فرد خاندان ذوالقدری بود. او با سیاست‌های متضادی که در برابر همسایگان خود در پیش گرفته بود، اسباب دشمنی آنها را نسبت به خویش فراهم کرد. علاءالدوله در آغاز همانند پیشینیانش حامی حکومت صفویه بود، اما پس از قدرت روزافزون شاه‌اسماعیل، با اتحادی که با مرادبیگ آق‌قویونلو برقرار کرد، از صفویه رویگردان شد و زمینه‌ساز حملهٔ شاه‌اسماعیل به قلمرو خود گردید. از سوی دیگر، نسبت به عثمانی هم سیاست یکپارچه‌ای نداشت؛ گاهی موافق و گاهی مخالف عمل می‌کرد. از این رو، هنگامی که سلطان سلیم اول از ضعف علاءالدوله پس از شکست در مقابل صفویان آگاه شد، فرصت را غنیمت شمرد و در جنگی ذوالقدریان را شکست داد، حکومتشان را منقرض و قلمرو آنها را تصرف کرد.

در این پژوهش تلاش شده است با بررسی کشمکش‌های موجود بین سه قدرت مسلمان صفویه، عثمانی و ذوالقدر در اوایل سدهٔ دهم قمری، به تأثیر این منازعات بر سقوط حکومت ذوالقدر، به‌ویژه نقش شاه‌اسماعیل اول در تضعیف این حکومت و هموار کردن زمینهٔ برافتادن آن پرداخته شود. اساس پژوهش بر طرح این پرسش قرار

---

۱ شهری در جنوب شرقی آناتولی (ترکیه) که به صورت‌های گوناگون در متون دوره‌های مختلف آمده است: آبُلُستَین، اَبلُستَین، اَبُلُستَین، اَبُلَستَین، آبلَستَین، اَبُلِستَین، ابلستان، آبلستان، اَلبِستان، البستان، آلبستان، اَلبوستان. به زبان رومی اَبلَستا و اَبلَسطه (سعیدی، ۱۳۷۹: ۹/ ۳۸۳۵).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]

[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

دارد که: نوع رابطهٔ حکومت ذوالقدر با همسایگان خود، صفویه و عثمانی، چه تأثیری بر فروپاشی این امیرنشین داشت؟ فرضیه پژوهش حاکی از آن است که برآیند کشاکش دو حکومت صفویه و عثمانی از یک سو و سیاست متناقض علاءالدوله در برابر این حکومت‌ها از سوی دیگر، هر دو قدرت را به سرنگونی او مصمم کرد. درگیری‌های شاه‌اسماعیل با حاکم ذوالقدر، پایه‌های قدرتش را فرو ریخت و حملهٔ سلطان سلیم در فرصت مناسب، حیات امارت او را در هم پیچید. این پژوهش در مرحله گردآوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای و در مرحلهٔ تبیین و بررسی موضوعهٔ با رویکرد توصیفی-تحلیلی انجام شده است.

پیشینهٔ پژوهش

در بررسی پیشینهٔ موضوع، مدخل‌نویسان «ذوالقدر» در *دانشنامهٔ جهان اسلام*،[۱] *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*،[۲] *دائرة المعارف اسلام* (به انگلیسی)،[۳] *دائرة المعارف اسلام* (ترکی)[۴] و *دائرة المعارف ایرانیکا*[۵] به خاندان حکومتگر ذوالقدر و وقایع مربوط به آنها از آغاز تا انتها به شیوه مدخل‌نویسی -کوتاه و گزیده- پرداخته‌اند. رفعت اینانچ در کتاب *امارت ذوالقدر*[۶] که به زبان ترکی است، به‌طور خاص به شکل‌گیری این امارت تا برخورد آن با عثمانی و صفویه و وضعیت اداری و فرهنگی آن پرداخته است. اینانچ همچنین در مقاله‌ای با موضوع ذوالقدر که هم در مجموعه *Türkler*[۷] (ترک‌ها) و هم در *دائرة المعارف اسلام* ترکی[۸] آمده، به این امیرنشین

۱ رحیم رئیس‌نیا (۱۳۹۲)، «ذوالقدر/ذوالقدریه»، *دانشنامهٔ جهان اسلام*، ج۱۸، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی.

۲ نادیا برگ‌نیسی (۱۳۹۸)، «ذوالقدر، خاندان»، دائرة *المعارف بزرگ اسلامی*، ج۲۴، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

3 J. H. Mordtmann and V. L. Menage (1991), *"Dhual-kadr", Encyclopaedia of Islam*, new edition, eds: B. Lewis, vol. 2, Leiden: brill.

4 J. H. Mordtmann (1977), "Dulkadırlılar", *İA(İslam Ansiklopedisi)*, c. III, İstanbul: Milli Eğitim Basımevi.

5 Pierre Oberling (1996), "Du,l-qadr", *EIr (Encyclopaedia Iranica)*, Edited by Ehsan Yarshater, vol.7, NewYork: Encyclopædia Iranica Foundation.

6 Refet Yinanç (1989), *Dulkadir Beyliği*, Ankara: Türk Tarih Kurumu Basimevi.

7 Refet Yinanç (2002), "Dulkadiroğullari Beyliği", *Türkler*, ed: Hasan Celal Güzel, kemal çiçek and Salim Koca, vol.6, Ankara: Yeni Türkiye Yayinlar.

8 Refet Yinanç (1994), "Dulkadiroğullari", TDV(Tūrkiye Diyanet Vakfi) *İslam Ansiklopedisi,nin*, 9 cildinde, İstanbul: Milli Eğitim Basımevi.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]

[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

پرداخته است. در مجموعه مقالات همایش امیرنشین ذوالقدر به ترکی،[1] نویسندگان افزون بر تاریخ سیاسی، ابعاد مختلف فرهنگ و تمدنی ذوالقدر را همراه با تصاویر فراوان بررسی کرده‌اند. صامت آلیچ در مقاله‌ای (ترکی)[2] مناسبات دولت آق‌قویونلو و امیرنشین ذوالقدر را بررسی کرده است. عایشه‌گول کلیچ به مبارزهٔ نفوذ عثمانی- مملوک در امیرنشین ذوالقدر و تلاش‌های ذوالقدرها برای حفظ موجودیت خود پرداخته است.[3] فرخی و امین‌پور در مقاله «شاه‌اسماعیل، اُمرای کُرد و از دست رفتن دیاربکر از ایران»[4] به جدایی دیاربکر پرداخته‌اند؛ منطقه‌ای که مدتی در اختیار علاءالدوله ذوالقدر بود. ساری در مقاله‌ای به زبان ترکی به «مریدان ذوالقدر شیوخ صفوی»[5] پرداخته و در آن به ایل ذوالقدر، طوایف و شیوخ، ساختار ایلی و چگونگی مشارکت قبایل منسوب به ترکمان ذوالقدر در اتحادیه صفوی پرداخته است. دشتی با «بررسی روابط شاه‌اسماعیل صفوی با حاکم امارت ذوالقدر»،[6] به روابط دو حکومت صفوی و ذوالقدر و فراز و فرودهای آن دو حکومت پرداخته و به صورت مشخص مسئلهٔ سقوط دولت ذوالقدر در کشاکش این دولت با همسایگان -صفویه و عثمانی- مورد توجه او نبوده است. هیچ‌یک از این پژوهش‌ها به‌طور مشخص به کشمکش‌های چندجانبهٔ دولت‌های مسلمان با یکدیگر و تأثیر این کشمکش‌ها، به‌ویژه نقش شاه‌اسماعیل اول در تضعیف حکومت ذوالقدر و چگونگی سقوط آن نپرداخته‌اند. همین مسئله ضرورت یک پژوهش مستقل در این باره را می‌طلبید. مقالات موجود بخش‌هایی از موضوع را مطرح کرده‌اند که با این پژوهش متفاوت است.

---

1 *Uluslar Arasi Dulkadir Beyliği Sempozyumu*, ed: Cevdet Kabakci - Serdar Yakar, İstanbul: Kristal Reklam ve Matbaa, Kahramanmaraş Belediyesi.

2 Samet Aliç (2020), "Dulkadir Beyliği-Akkoyunlu Devleti Münasebetleri", *KSÜSBD*, Cilt.17, Sayi.1, ss. 211-226.

3 Ayşegül Kiliç (2021), *"Osmanli-Memlük Nüfuz Mücadelesinde Dulkadiroğullari Beyliği"*, Avrasya Uluslararası Araştırmalar Dergisi, Cilt.9, Sayı.27, Türkiye: ss. 438-460.

۴ یزدان فرخی و آرش امین‌پور (بهار و تابستان ۱۳۹۷)، «شاه‌اسماعیل، اُمرای کُرد و از دست رفتن دیاربکر از ایران»، *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، س۱۲، ش۲۲، صص۱۰۹-۱۳۱.

۵ عارف ساری (بهار ۱۴۰۰)، «مریدان ذوالقدر شیوخ صفوی»، ترجمهٔ احمد برجلو و محمدحسن رازنهان، *تاریخنامه خوارزمی*، س۹، ش۳۳، صص۱۱-۴۴.

۶ رضا دشتی (بهار ۱۴۰۰)، «بررسی روابط شاه‌اسماعیل صفوی با حاکم امارت ذوالقدر»، *تاریخ روابط خارجی*، س۲۲، ش۸۶، صص۳-۲۰.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

نام واژهٔ ایل ذوالقدر و موقعیت جغرافیایی آن

واژهٔ ذوالقدر لغتی عربی است که جای لفظ ترکی «ذوالغدر»[1] را گرفته (مینورسکی، ۱۳۳۴: ۲۵۲) و از «دالغدر» یا «تُرقُدلی» در ناحیهٔ البستان مشتق شده است (هینتس، ۱۳۶۱: ۹۶). نام ترکی «دلغادر» (مَقریزی، ۱۴۱۸: ۳۳۵/۳، ۳۶۴) و «دولغادر» که معنای دقیق آن دانسته نیست، بعداً تعریب شده و به صورت ذوالقادر و ذوالقدر (به معنی قدرتمند و مردان بسیار دلیر) درآمده است (باسورث، ۱۳۸۱: ۴۵۸). در تواریخ عربی، دولغادر، ذولقادر و طولغادر آمده است (سلیمان، ۱۹۷۲: ۴۲۹/۲). این نام به صورت‌های مختلف در منابع ضبط شده است: بنی‌ذوالقادر (دُولغادر) (باسورث، ۱۳۸۱: ۴۵۷)، ذوالقدرلو (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۵۵/۴)، ذوالقدرلو، ذوالقدرلی، ذوالقدری، ذوالقدر (سومر، ۱۳۹۰: ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۱۷، ۳۸۶؛ اوزون‌چارشلی، ۱۳۷۰: ۱۵۵/۲، ۱۶۳، ۲۲۳)، Dulkadır و Dulkadriyye (Şahin, 1994: 9/552)، ذوالقادر (طهرانی، ۱۳۵۶: ۲۲۶/۱، ۲۵۵)، ذوالقادراوغلی (Neşri, 1995: 2/444, 500, 674)، تلقادر، دُلقادر، دُلگدرلو، دلقدر، ذالقادر، دُرقدر، طولقدر و غیره (ر.ک. به: باسورث، ۱۳۸۱: ۴۵۷؛ رئیس‌نیا، ۱۳۹۲: ۸۶۱/۱۸). ذوالقدر را برگرفته از «تولقا» و «دار» به معنای کلاه‌خودپوش و یا تحریف‌شدهٔ عبدالقادر یا اسمی همانند آن (در تلفظ ترکمنی) نیز دانسته‌اند (Mordtmann & Menage, 1991:2/239؛ رئیس‌نیا، ۱۳۹۲: ۸۶۱/۱۸). گویند نسب ترکمانان ذوالقدر به دو برادر به نام‌های «سولی‌بن دلغادر ترکمان» و خلیل‌بن دلغادر منتهی می‌شود (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۴۷۹۸/۷). سلیم قوچه دولقادر/ذولقادر را نام پدر قره‌جه (قراجا)بیگ (مؤسس خاندان ذوالقدر) دانسته است (Koca, 2002: 6/747؛ رئیس‌نیا، ۱۳۹۲: ۸۶۱/۱۸). ایل ذوالقدرلی (ذوالقدری) ابتدا در منطقهٔ مرعش زندگی می‌کردند. طوایف کاملاً کوچ‌نشین منتسب به این ایل، زمستان‌ها به طرف دشت آمیق در حوالی حلب و چوکوراُواَ سرازیر می‌شدند. همان‌طور که دسته‌های زیادی از ایل ذوالقدری به ایران رفتند، یک شاخهٔ وابسته به آن به طایفهٔ بُوز- اولوس در منطقهٔ دیاربکر پیوست. افزون بر این، عده‌ای دیگر از منسوبان به این ایل با طوایفی که جزو ترکمن‌های حلب بودند، در منطقهٔ یوزقات ساکن شدند. آنان همچنین در جنوب سیواس ینی‌ایل را تشکیل دادند. در

1 Dulghadir

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]

[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

اوایل سدهٔ دهم قمری/ شانزده میلادی وابستگان به ایل مذکور تا آنکارا نیز آمدند. مناطق قیصریه و قیرشهر نیز جزو مناطق سکونت آنها شده بود. بعدها بخش مهمی از آنان به زندگی یکجانشینی پرداختند (سومر، ۱۳۹۰: ۲۲۹؛ yinanç, 1994: 9/553). ایل بزرگ ذوالقدر متشکل از طوایفی بود که سومر ۲۱ طایفه از آن را برشمرده و از منسوبان این ایل، هشت طایفه را در ناحیه قارص و چهار طایفه را در ناحیهٔ سیس (کوزان، قوزان امروزی) نام برده است (سومر، ۱۳۹۰: ۲۲۹-۲۳۳). اکثریت قبیلهٔ ذوالقدر را شاخه‌های قبایل ساکن بوزاوُق تشکیل می‌دادند (سومر، ۱۳۷۱: ۶۰) که با تمام عناصر و عوامل خود، زندگی کوچ‌نشینی را ادامه می‌دادند (ساری، ۱۴۰۰: ۷۴). در این مقاله، براساس منابع ایرانی که غالباً ذوالقدر گفته‌اند و منابع عثمانی نیز متأثر از آن همین نام را آورده‌اند، نام ذوالقدر برای این ایل و امیرنشین به کار رفته است.

تأسیس حکومت ذوالقدر

خاندان ذوالقدر از سال ۷۴۰ق/۱۳۳۹م. بر شهرهای البستان و مرعش و ملاطیه، در بلندی‌های مشرف بر جلگه ادنه،[۱] در زاویه جنوب شَرقی آناتولی تسلط یافتند و امارت ذوالقدر را مستقر ساختند (تاریخ قزلباشان، ۱۳۶۱: ۴۹؛ مزاوی، ۱۳۶۳: ۵۱؛ نوایی، ۱۳۶۸: ۶۵؛ Uzunçarşili, 1937: 42). ذوالقدرها مردمانی جنگجو و بسیار دلیر بودند (بیات، ۱۳۳۸: ۶۸). این خاندان حکومتگر نام خود را به خاستگاه و بیگ‌نشین نیمه‌مستقل خویش دادند (رئیس‌نیا، ۱۳۹۲: ۸۶۱/۱۸) و البستان به صورت مرکز قلمرو حکمرانان این ترکمانان درآمد (زامباور، ۱۳۵۶: ۲۳۶). امارت ذوالقدر یا بستان در شمال شام و جنوب آسیای صغیر، یکی از مشهورترین امیرنشینان ترکمان بود (یاقی، ۱۳۸۳: ۵۴). مؤسس این سلسله قراجه‌بن دولغادر یکی از رؤسای اوغوز، از حکمرانان در کوه‌های توروس و ناحیهٔ فرات علیا با مراکز آن در مَرَش (مرعش) و البستان بود. قراجه [قره‌جه، قراجا] (۷۳۸-۷۵۴ق/ ۱۳۳۷-۱۳۵۳م) ترکمانان را به منطقهٔ ارمنستان صغیر راهبری کرد (باسورث، ۱۳۸۱: ۴۵۸؛ Uzunçarşili, 1937: 42؛ Özkarci, 2012: 22). مهاجرت این فرد (از خراسان) به آناتولی، در دورهٔ پس از یورش چنگیزخان (۶۰۲-۶۲۶ق/ ۱۲۰۶-۱۲۲۹م) بوده است (سلیمان، ۱۹۷۲:

۱ Adena: ادنه، ادنا، نزدیک مصیصه در کنار نهر سلیمان واقع است.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

۴۲۹/۲؛ لین‌پل و همکاران، ۱۳۷۰: ۳۶۵/۲). او در سال ۷۳۵ق/۱۳۳۵م. بـه ارمنسـتان صغیر حمله کرد و غنایم بسیار گرفت (yinanç, 1989: 8-9). قراجه بـا اسـتفاده از هرج‌ومرج ناشی از مرگ ابوسعید بهادرخان ایلخـانی (۷۱۶-۷۳۶ق/۱۳۱۶-۱۳۳۵م)، قدرت را از امیر ارتْنا[1] گرفت و از ملـک الناصـر ناصـرالدین محمـد (۷۴۸-۷۵۲ق/ ۱۳۴۷-۱۳۵۱م) سَلَطان مملوک مصر، منشور نیابت دریافت کرد. سپس حمایت امیر تَنکز والی شام (مقتول به سـال ۷۴۱ق/۱۳۴۱م) را جلـب کـرد و بـه قـاهره رفـت و منشَور نیابت حکومت البستان و نیز بیگی ترکمن‌ها را از ملک الناصر گرفت. بدین ترتیب، او بیگ‌نشین ذوالقدر را بنیاد نهاد، اما سرانجام وقتی در برابر سـپاه ممالیـک نتوانست پایداری کند، به محمدبیگ ارتنا (۷۵۳-۷۶۷ق/ ۱۳۵۲-۱۳۶۶م) حکمـران سیواس و قیصریه پناهنده شد. او قراچَه را به ممالیک تسلیم کرد و در قاهره اعـدام شد (مقریزی، ۱۴۱۸: ۳۳۵/۳، ۳۶۴؛ رئـیس‌نیـا، ۱۳۹۲: ۸۶۱/۱۸؛ yinanç, 1989: 9-10؛ Uzunçarşili, 1937: 42). پس از قراجه، پسرش خلیـل (۷۵۴-۷۸۸ق/ ۱۳۵۳-۱۳۸۵م) با تصرف مرعش، ملطیه، خرپوت و بهسنی،[2] به توسعهٔ قلمرو خود پرداخت و حتی تهاجم سپاه ممالیک به قلمروش را شکست داد، امـا دخالـت‌هـای ممالیـک سرانجام به قتل وی در سال ۷۸۸ق. انجامید (Uzunçarşili, 1937: 43). به هر روی، جانشینان قراجه گاهی به عنوان دست‌نشاندگان سلاطین مملوک مصر، موضع خـود را حفظ کردند و از حمله تیموریان درامان ماندند. آنان در سدهٔ نهم قمـری/ پـانزده میلادی روابط حسنه‌ای هم با عثمـانی‌هـا و هـم بـا مملـوک‌هـا داشـتند و در برابـر فشارهای حسن‌بیگ ترکمان (۸۶۱-۸۸۲ق/ ۱۴۵۷-۱۴۷۸م) حکمـران آق‌قویونلـو – که گاه مورد هجوم، غارت و اسارت قرار می‌گرفتند– ایسـتادگی کردنـد (ر.ک. بـه: طهرانی، ۱۳۵۶: ۴۸/۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۳۷۰/۲؛ روملو، ۱۳۸۴: ۶۳۲/۲، ۶۵۶). گاهی نیز ناگزیر با حضور در دربار او تمکـین مـی‌کردنـد و از پیشـکش‌هـای وی برخـوردار می‌شدند (طهرانی، ۱۳۵۶: ۲۵۵/۱-۲۵۴). سلطان‌های مقتدر اسـتانبول و قـاهره بـرای اعمال نفوذ در منطقه و جنوب شـرقی آنـاتولی، بـا یکـدیگر سـتیز مـی‌کردنـد و بـه پشتیبانی از نامزدهـای مـدعی قـدرت در البسـتان و مـرعش می‌پرداختنـد تـا اینکـه

---

۱ بنی‌اِرتنا امیرنشینی در شمال شرقی آناتولی. پایتخت آن سیواس، سپس قیصریه بود (ر.ک. به: باسورث، ۱۳۸۱: ۴۴۹).

2 Behisni

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]

[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

پیروزی‌های سلطان سلیم اول بر سلاطین مملوک در سال ۹۲۲-۹۲۳ق/ ۱۵۱۶-۱۵۱۷م، کفه قدرت را به نفع عثمانی‌ها سنگین کرد (باسورث، ۱۳۸۱: ۴۵۸؛ لین‌پل و دیگران، ۱۳۷۰: ۳۶۵/۲-۳۶۷). با اینکه خاندان ذوالقدر به حکم موقعیت جغرافیایی، در منطقهٔ نفوذ مصر و شام قرار داشتند، ولی برخی اوقات برای نزدیکی با عثمانیان، با ممالیک مصر به نزاع می‌پرداختند. ذوالقدرها برای نزدیکی بیشتر و تقویت روابطشان با عثمانیان، از طریق ازدواج با آنان نزدیک شدند (لین‌پل و دیگران، ۱۳۷۰: ۳۶۵/۲). بدین ترتیب، ذوالقدرها برای بقای خود در میان دو قدرت بزرگ عثمانی و ممالیک که برای نفوذ در این امیرنشین مبارزه داشتند، از هر فرصتی برای دیپلماسی و ازدواج‌های سیاسی بهره می‌گرفتند. امیرنشین ذوالقدر با تحمل فشارهای دو دولت مذکور، به عنوان یک قدرت منطقه‌ای توانست موجودیت خود را حفظ کند و وقایع آن برای مدت طولانی در تاریخ وقایع عثمانی بازتاب یافته است (Kiliç, 2021: 9/438-439).

خاندان ذوالقدر حدود ۱۹۰ سال - از نیمهٔ سدهٔ هشتم تا اوایل سدهٔ دهم قمری- در مرعش و البستان و توابع آن و در ملطیه و خرپوت حکومت راندند.[۱] اگرچه تاریخ حکومتی که زین‌الدین قراجا نخستین فرد از خاندان ذوالقدر تشکیل داد، سال ۷۳۷ یا ۷۳۸ق. ذکر شده است، اما سال ۷۴۰ق/۱۳۳۹م. تاریخ استقلال زین‌الدین به شمار می‌رود. بنا به تواریخ عربی، سال فوت او ۷۵۴ق. است، اما معروف است که او در سال ۷۸۰ق/۱۳۷۸م. درگذشته است (همان، همان‌جا). حوادث ایام جانشینان قراجه تا علاءالدوله ذوالقدر که در این پژوهش مورد نظر است، شرح داده شده و نیازی به تکرار نیست (ر.ک. به: منجم‌باشی، ۱۲۸۵: ۱۶۹/۳؛ اوزون‌چارشلی، ۱۳۷۰: ۱۵۵/۲-۱۵۶؛ لین‌پل و دیگران، ۱۳۷۰: ۳۶۵/۲-۳۶۷؛ رئیس‌نیا، ۱۳۹۲: ۶۸۱/۱۸-۶۸۸؛ مورتمان، [بی‌تا]: ۳۹۹/۹-۴۰۳؛ Uzunçarşili, 1937: 42-45; Mordtmann & Menage, 1991: 2/239; Mordtmann, 1977: 660-661; Oberling, 1996: 7/573-574; yinanç, 1989: 29, 1994: 9/553-556, 2002: 6/809-810). بنابراین حکومت ترکمان ذوالقدر در یک حالت نامساعد بین متصرفات قدرت‌های

۱ در نوشته‌های مربوط به سلسله‌های اسلامی، یازده تن از حکمرانان ذوالقدر نام برده شده است، ر.ک. باسورث، ۱۳۸۱: ۴۵۸-۴۵۷؛ لین‌پل و دیگران، ۱۳۷۰: ۳۶۵/۲-۳۶۹.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]

[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

بزرگی چون عثمانیان، ممالیک، قراقویونلو و آق‌قویونلو قرار گرفته بود و هر یک از این قدرت‌ها چشم طمع به آن دوخته بودند، اما این سلسله توانسته بود استقلال متزلزل خود را تا اوایل سدهٔ دهم قمری/ شانزده میلادی نگه دارد (مزاوی، ۱۳۶۳: ۵۱؛ Özkarci, 2012: 22؛ Aliç, 2020: 17/ 211-223). با ظهور صفویه که جایگزین دولت ترکمانی آق‌قویونلو شد، این دولت نیز تصرف قلمرو ذوالقدر را در برنامه خود داشت.

در اوایل صفویه، بوزقورد علاءالدوله ذوالقدر پسر سلیمان‌بیگ، از جنگ‌های داخلی آق‌قویونلوها و مشغول بودن شاه‌اسماعیل به براندازی حکام داخلی استفاده کرد و دیاربکر را به تصرف درآورد و بر قلمرو خود افزود (آنجوللو، ۱۳۸۱: ۳۳۵؛ بازرگان ونیزی، ۱۳۸۱: ۳۸۶). در نامهٔ شاه‌اسماعیل به سلطان سلیم اشاره شده بود که «دیاربکر را علاءالدوله ذوالقدر از اولاد حسن پادشاه گرفته بود و نواب همایون ما به ضرب شمشیر از علاءالدوله گرفته‌ام...» (عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۴۷۳). همچنین در نامه‌ای که در اواخر صفر ۹۲۰/۱۵۱۴م. سلطان سلیم به محمدبیک آق‌قویونلو نوشته بود، به مالکیت موروثی آق‌قویونلوها بر دیاربکر اشاره کرده است (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۳۸۱/۱). بدین ترتیب، در اوایل سدهٔ دهم قمری، علاءالدوله ذوالقدر در قسمتی از نواحی شرقی آسیای صغیر و حوزه علیای رود فرات، در ولایت مرعش، البستان، خرپوت،[۱] آمد و اورفه[۲] حکومت مستقل داشت (آنجوللو، ۱۳۸۱: ۳۳۵-۳۳۶؛ سومر، ۱۳۷۱: ۲۸). علاوه بر این مناطق، منطقهٔ «پناریاشی» و «بوزاوُق» (یوزغاد، یوزقات) واقع در ایالت یوزقات امروزی و بعضی مناطق وابسته به نواحی شمال سیواس و قیصریه، تحت حاکمیت علاءالدوله بود. گام‌های اولیه به سوی زندگی یکجانشینی، در زمان او و پسرش شاهرخ‌بیگ و از منطقه بوزاوق برداشته شد (سومر، ۱۳۷۱: ۲۸).

درگیری شاه‌اسماعیل با علاءالدوله ذوالقدر

ایل ذوالقدر پیش از ظهور شاه‌اسماعیل، از زمانی که شیخ جنید (متوفای ۸۶۰ق/۱۴۶۰م) در آناتولی شرقی به تبلیغ پرداخت و طرفداران و حامیان بسیاری در

---

۱ خرپرد، خرپرت، خربورت، خربوت.

۲ Orfa: نام باستانی شهر ادسا در جنوب ترکیه.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]

[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

آنجا به دست آورد، با صفویه نوعی همبستگی داشتند. ترکمانان ذوالقدر هم در زمان گسترش طریقت صفوی و هم در اثنای خروج شاه‌اسماعیل، تحت حاکمیت بیگ‌نشین ذوالقدر به دور از حاکمیت یک دولت مرکزی زندگی می‌کردند (ساری، ۱۴۰۰: ۷۳). آنها که مستقل از حکومت‌های هم‌جوار خود بودند، بدون دغدغه و نگرانی از همسایگان مقتدر، به حمایت از طریقت صفوی و سپس حکومت صفوی پرداختند. بنابراین ایل ذوالقدر از حامیان صفویه به شمار می‌آمدند و «اکثر ایشان مرید خاندان صفویه» (تاریخ قزلباشان، ۱۳۶۱: ۴۹) بوده‌اند. در اوایل محرّم ۹۰۵/ ۱۴۹۹م. که شاه‌اسماعیل تصمیم به تسخیر ایران گرفت، نام طایفهٔ ذوالقدر در میان طوایف دیگر نظیر استاجلو، شاملو، تکلّو، روملو، افشار، قاجار، ورساق، صوفیه قراداق، قره‌مانلو، بیات و غیره آمده است که برای کمک به او جمع شده بودند (قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۷۱؛ روملو، ۱۳۸۴: ۹۵۵/۲؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۱۳-۱۱۴؛ جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۱۰۷). بعدها نیز کسانی از ذوالقدرها در حکومت صفویه به مناصب و مقاماتی دست یافتند که در گزارش‌های تاریخی اشاره شده است. خاستگاه و حوزه جغرافیایی قبایل مذکور در آسیای صغیر در منطقه آناتولی بود.

از منظر رابطه حکومت وقت ذوالقدر با شاه‌اسماعیل، قضیه متفاوت از رابطهٔ ایل ذوالقدر با صفویان بود. در تواریخ عصر صفویه اسامی چهار نفر از حکمرانان خاندان ذوالقدر برجسته‌تر است: سلیمان، ملک ارسلان (اصلان، اسلان در منابع صفوی)، ناصرالدین و علاءالدوله. از میان آنها استقلال علاءالدوله بیش از پدران خود بود. علاءالدوله بر هشتادهزار خانوار ذوالقدر حکم می‌راند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۹۶/۲؛ تاریخ قزلباشان، ۱۳۶۱: ۴۹). با وجود هم‌گرایی ایل ذوالقدر با صفویه، اما حاکم ذوالقدر برای حفظ قدرت خویش موضع ستیزه‌جویانه‌ای در برابر شاه‌اسماعیل در پیش گرفت. عواملی زمینه‌ساز درگیری شاه‌اسماعیل صفوی با علاءالدوله ذوالقدر شد. نخست اینکه علاءالدوله به سبب مهاجرت عدهٔ زیادی از افراد ایل تکلوی منطقه تحت حاکمیت او به نزد اسماعیل، سردرگم شده بود. گذشته از این، بیشتر همراهان اسماعیل از اهالی منطقه بوزاوق تحت حاکمیت علاءالدوله بودند و مهاجرت‌های بعدی نیز از این منطقه بوده است (سومر، ۱۳۷۱: ۲۹). ابتدا شاه‌اسماعیل در سال ۹۱۲ق/۱۵۰۶م. اغلان‌امت چاوشلو استاجلو را به رسالت نزد

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

علاءالدوله فرستاد که توسط او زندانی شد. سپس دده‌بیگ را به جلوداری لشکر اعزام کرد که ذوالقدرها شبانه بر سر او ریختند و او را شکست دادند (شیرازی، ۱۳۶۹: ۴۵).

عامل دیگری که شاه‌اسماعیل را به لشکرکشی به امارت ذوالقدر ناگزیر کرد، همراهی علاءالدوله با سلطان‌مراد ترکمانی بود. از خاندان آق‌قویونلو، الوندبیگ (۹۰۳-۹۰۸ق/ ۱۴۹۷-۱۵۰۲م) و مرادبیگ دو مدعی سلطنت بودند که قلمرو آق‌قویونلو را میان خود تقسیم کرده بودند. تمامی ولایات دیاربکر، اران و آذربایجان متعلق به الوندبیگ و ممالک عراق، فارس و کرمان نیز به مرادبیگ داده شد؛ رود قزل‌اوزن نیز مرز دو قلمرو قرار گرفته بود (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۴۶/۴؛ زنو، ۱۳۸۱: ۲۵۹). مرادبیگ آق‌قویونلو پس از شکست از شاه‌اسماعیل، به سمت شیراز متواری شد. شاه صفوی در سال ۹۰۹ق/۱۵۰۳م. شیراز را تسخیر کرد و مرادبیگ ناگزیر از آنجا گریخت و به بغداد رفت (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۷۱/۴-۴۷۳؛ روملو، ۱۳۸۴: ۹۸۱/۲- ۹۸۶، ۹۹۲؛ قاسمی، ۱۳۸۷: ۷۱؛ Hayati Tabrizi: 2018: 297-298). هنگامی که شاه‌اسماعیل متوجه بغداد شد، باریک‌بیگ پرناک، سلطان مراد را برداشت و متوجه شام گردید. چند مدت در خدمت سلطان قانصوه غوری اوقات گذرانید و از آنجا نزد علاءالدوله ذوالقدر رفت. وی با دختر علاءالدوله ازدواج کرد و صاحب دو فرزند به نام‌های حسن و یعقوب شد (زنو، ۱۳۸۱: ۲۷۰-۲۷۱؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۸۶/۴؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۸۹/۲-۱۰۹۰).

بنابراین زندانی کردن سفیر شاه‌اسماعیل، مانع شدن قزلباش‌های منطقهٔ تحت حکومتش از رفتن به سوی ایران و پیوستن به شاه اسماعیل و همچنین نقشهٔ علاءالدوله برای تصاحب متصرفات آق‌قویونلوها در جنوب شرقی آناتولی، از عوامل حملهٔ شاه‌اسماعیل به علاءالدوله ذوالقدر بوده است. در برخی گزارش‌های عثمانی‌ها موافقت نکردن علاءالدوله با ازدواج دخترش با شاه‌اسماعیل نیز از علت‌های این حمله بیان شده است (سومر، ۱۳۷۱: ۳۶-۳۸). پیوستن سلطان مراد به علاءالدوله و وصلت خانوادگی این تصور را برای شاه‌اسماعیل پدید آورد که آن دو قصد دارند به اتفاق هم به او حمله کنند (اوزون‌چارشلی، ۱۳۷۰: ۲۵۷/۲). از این رو، شاه‌اسماعیل که باخبر شد علاءالدوله همراه با دامادش به طغیان علیه وی پرداخته و به دیاربکر

آمده و در آنجا به فساد و غارت پرداخته است (آنجوللو، ۱۳۸۱: ۳۳۵؛ بازرگان ونیزی، ۱۳۸۱: ۴۴۳)، پیش از آنان دست به حمله زد. او در زمان کمی لشکر بسیاری فراهم آورد و به سمت ذوالقدر حرکت کرد. علاءالدوله پس از اطلاع از حرکت شاه‌اسماعیل، برخی از قلاع دیاربکر از جمله جند را تصرف کرد و به افراد مورد اعتمادش سپرد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۸۶/۴؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۷۳؛ زنو، ۱۳۸۱: ۲۶۹؛ بازرگان ونیزی، ۱۳۸۱: ۴۴۲–۴۴۵). سپس به سمت البستان فرار کرد و شاه‌اسماعیل نیز به آن جانب رفت. علاءالدوله در البستان خویشان و وابستگان خود را به سه بخش قسمت کرد؛ بخشی را به عثمانی، گروهی را به سمت شام و عده‌ای را هم با خود به کوه درنا[1] برد و این کوه را کمینگاه خود کرد. البستان را نیز به تعدادی از معتمدان قدیمی خود سپرد. در جنگ سختی که میان دو سپاه رخ داد، سپاه ذوالقدر مقاومت زیادی کردند. ذوالقدرها به فرماندهی ساروقپلان فرزند علاءالدوله توانستند نیروی اندک لَله‌بیگ، اعزامی برای یافتن معبر گذر از آب رودخانه البستان (آب جهان، جیحان، جیحون در شبه‌جزیره آناتولی) را شکست دهند و بیش از سیصد نفر از قزلباشان را به قتل برسانند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۸۷/۴؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۷۱–۲۷۸؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۱۷/۲–۱۰۱۸؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۱۴۳/۲).

به نوشتهٔ بدلیسی، ذوالقدرها اندکی دستبرد زدند و پس از آن در کوه‌ها پراکنده شدند. شاه‌اسماعیل نیز در پی آنها تا تورناتاغی رفت و از آنجا بازگشت (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۱۴۳/۲). بنا به گزارشی، علاءالدوله به مقابله با شاه‌اسماعیل نیامد و مقاومت نکرد. شاه او را آلادانه لقب داد و قزلباشان محل مخالفان را به آتش کشیدند و به خوی بازگشتند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۱۸/۲). این واقعه در سال ۹۱۳ق/۱۵۰۷م. اتفاق افتاد و با فرار علاءالدوله، مملکت او توسط شاه‌اسماعیل تسخیر شد و دیاربکر نیز به تصرف او درآمد (صفوی، [بی‌تا]: ۱۰).

شاه‌اسماعیل در نامه‌ای برای محمدخان شیبانی معروف به شیبک‌خان (۹۰۶–۹۱۶ق/ ۱۵۰۰–۱۵۱۰م) به حملهٔ ناگهانی علاءالدوله ذوالقدر همراه با سیصدهزار مرد بر امرای معتبر و لشکر انبوه صفوی اشاره کرده و گفته است با چهارده‌هزار مرد توانسته است پس از عبور از فرات، سرِ راه بر علاءالدوله بگیرد، صدوپنجاه

۱ کوه درنا، دورنا، طورناداغی، نورحق کنونی، در شرق قیساریه، بین جبل توروس و قسمت علیای نهر جیحان قرار دارد.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

هزار نفر از نیروهایش را به قتل برساند و یکصدوپانزده هزار نفر ایشان در آب غرق شدند و علاءالدوله برگشته‌بخت با سی‌وپنج‌هزار نفر رو به گریز نهاد (ایواغلی، ۱۳۰-۱۲۹). پس از آن، شاه‌اسماعیل قلعهٔ خرپوت را که در تصرف حکومت ذوالقدر بود و طایفه‌ای از طوایف ایل ذوالقدر در آن ساکن بودند، فتح کرد و حکومت دیاربکر را به محمدبیگ (خان‌محمد، محمدخان) استاجلو (متوفای ۹۲۰ق/۱۵۱۴م) داد و خود به اخلاط رفت و از آنجا به آذربایجان بازگشت (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۸۸/۴-۴۸۹؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۱۸/۲؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۴۰۹/۱، ۱۴۳/۲). گفتنی است هنگام بازگشت شاه‌اسماعیل، امیربیگ موصلو[1] (متوفای ۹۲۸ق/۱۵۲۲م) که از جانب آق‌قویونلوها حاکم دیاربکر بود، با اقوام، اتباع و طایفهٔ موصلو با هدایای نفیس بسیاری نزد شاه‌اسماعیل آمد. با اطاعت او، بلاد دیاربکر ضمیمهٔ قلمرو صفویه شد. محمّدخان استاجلو هفت سال در دیاربکر حکومت کرد (آنجوللو، ۱۳۸۱: ۳۳۷؛ قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۷۸؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۲۳؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۴۰۸/۱، ۱۴۳/۲).

علاءالدوله ذوالقدر پس از بازگشت شاه‌اسماعیل، پسر خود قاسم‌بیگ ساروقپلان[2] را با لشکری بر سر محمدخان استاجلو فرستاد. دعوت حاکم قراحمید، قایتمش‌بیگ برادر امیربیگ موصلو، از علاءالدوله در این لشکرکشی بی‌تأثیر نبوده است. قایتمش‌بیگ، قراحمید را به محمدخان تسلیم نکرد و اظهار مخالفت کرد. در نتیجه محمدخان او را شکست داد. قایتمش با ارسال قاصدی نزد علاءالدوله درخواست اعزام لشکری کرد تا شهر را به او تسلیم کند. محمدخان با قاسم ساروقپلان جنگ کرد، او را کشت و سرش را به درگاه شاه‌اسماعیل فرستاد. سپس قراحمید را نیز تصرف کرد و امیر قایتمش کشته شد (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۸۲-۲۸۴؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۱۹/۴-۱۰۲۱؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲/ ۱۴۳؛ *جهانگشای خاقان*، ۱۳۶۴: ۲۶۳-۲۶۸).

علاءالدوله بار دیگر به جمع‌آوری نیرو برای جنگ با صفویان پرداخت. این بار دو پسر دیگر خود که بزرگ‌تر را گورشهرخ (کورشاهرخ)[3] و کوچک‌تر را

---

۱ پس از فرار الوندبیگ به بغداد و از آنجا به دیاربکر و کشته شدنش در آنجا در سال ۹۱۰ق/۱۵۰۴م (قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۷۳)، امیربیگ موصلو حاکم دیاربکر شد.

۲ به دلیل جرئت و جلادت به «ساروقپلان» معروف بود (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۸۹/۴).

۳ درباره علت کور شدن او، ر.ک. به: روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۳۷/۲.

احمدبیگ می‌گفتند، سرداران آن سپاه سنگین گردانید و برای طلب خون ساروقپلان، به جنگ با محمدخان استاجلو فرستاد. در آن سوی، محمدخان نیز از هجوم نیروهای ذوالقدر باخبر و آماده جنگ شد. در نزدیکی قلعهٔ حمید تلاقی دو سپاه صورت گرفت و جنگ واقع شد. سرانجام ذوالقدری‌ها با آن نیروهای بی‌شمار از محمدخان شکست خوردند و کورشاهرخ و احمدبیگ با بسیاری از اتباع ذوالقدری در معرکه کشته شدند. محمدخان استاجلو سرهای دو پسر علاءالدوله را برای شاه‌اسماعیل فرستاد. محمدبیگ و علی‌بیگ فرزندان شاهرخ نیز نزد شاه‌اسماعیل فرستاده شدند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۸۹/۴–۴۹۰؛ امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۸۴–۲۸۵؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۳۴/۲–۱۰۳۵؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲/ ۱۴۴؛ *جهانگشای خاقان*، ۱۳۶۴: ۲۷۱–۲۷۷). شاه‌اسماعیل فرزندان شاهرخ را آزاد کرد و بعدها به آنها مقام امیری داد (سومر، ۱۳۷۱: ۴۰). شاه‌اسماعیل در بخشی از سخنانش پیش از درگذشت، به شکست علاءالدوله اشاره کرده و گفته بود: «... مثل علاءالدولهٔ ذوالقدر را با آن حشمت و بزرگی و جاه از پیش برداشتم» (ر.ک. به: *عالم آرای صفوی*، ۱۳۶۳: ۵۹۹).

از نظر قاراجا نویسندهٔ ترک، شاه‌اسماعیل با جنگی که با ذوالقدریان داشت، توانست به واکنش عثمانی‌ها و مملوکان پی ببرد (قاراجا، ۱۳۹۴: ۶۹). وقتی خبر حضور شاه‌اسماعیل تا حوالی سیواس و توقات[1] به دربار عثمانی رسید، سلطان بایزید دوم (۸۸۶–۹۱۸ق/ ۱۴۸۱–۱۵۱۲م) سرداری را برای زیر نظر گرفتن تحرکات او اعزام کرد که در آنقره (آنکارا) مستقر شد (لطفی‌پاشا، ۱۳۴۱: ۲۰۱؛ افندی، ۱۲۸۰: ۱۳۰/۲–۱۳۱). شاه‌اسماعیل که در تعقیب علاءالدوله ذوالقدر وارد قلمرو عثمانی شد و حساسیت ترکان عثمانی را برانگیخت، تلاش کرد مناسبات خود با سلطان عثمانی را دوستانه نگه دارد. از این رو، با اعزام فرستاده و طی نامه‌ای به بایزید دوم، برای تأکید روابط دوستی و محبت اعلام کرد که به نظامیان خود دستور داده است به مردم آن نواحی تعرض نکنند و کسانی را که به علت ورود سپاه او پراکنده شدند، دلجویی کنند و به مناطق خود برگردانند (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۳۴۷/۱–۳۴۶؛ افندی، ۱۲۸۰: ۱۳۰/۲). او در مسیر خود که ناگزیر از قلمرو عثمانی می‌گذشت، بهای خواروبار و مالیات راهداری را پرداخت می‌کرد و سعی داشت آسیبی به مردم وارد

1 Tokat

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]

[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

نسازد و پیوند دوستانه را با سلطان عثمانی حفظ کند (زنو، ۱۳۸۱: ۲۶۹؛ آنجوللو، ۱۳۸۱: ۳۳۶؛ بازرگان ونیزی، ۱۳۸۱: ۴۴۴). شاه‌اسماعیل در نامهٔ دیگری از سلطان خواست که مانع هواداران صفوی که از آناتولی به ایران می‌آیند، نشود. بایزید نیز پذیرفت و گفت به مرزداران دستور داده است که از حرکت آنها جلوگیری نکنند؛ به شرطی که پس از زیارت بقعهٔ اردبیل، به خاک عثمانی بازگردند (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۳۴۶/۱).

شاهزاده سلیم که موضع تندتری در برابر شاه‌اسماعیل داشت، در زمان سلطنت پدرش بایزید دوم، هنگامی که شنید صفویان بر علاءالدوله پیروز شده و دیاربکر را تصرف کرده‌اند، از بیم آنکه شاه‌اسماعیل قصد حمله به قلمرو عثمانی را داشته باشد، با وجود مخالفت پدرش، به مرزداران و بیگلربیگیان دستور داد به جانب دیاربکر بروند. او پسران علاءالدوله ذوالقدر را تحریک به همراهی کرد. در نوبتی دیگر، او به عثمان‌پاشا حاکم ارزنجان نامه نوشت که با پسران علاءالدوله برای حمله به دیاربکر همراه شود و حمله‌ای را انجام دادند. همچنین سلیم وقتی خبر کشته شدن پسران علاءالدوله را شنید، در رأس نیرویی از راه ارزنجان آمد و به تاخت و تاز مشغول شد، چپاول کرد و خرابی بسیاری به بار آورد. این‌گونه تحرکات ایذایی سلیم موجب شد شاه‌اسماعیل از بایزید بخواهد پسرش را از ستیزه‌جویی بازدارد (ر.ک. به: *عالم آرای صفوی*، ۱۳۶۳: ۱۳۸–۱۳۹، ۱۴۲، ۱۵۲؛ *جهانگشای خاقان*، ۱۳۸۴: ۲۳۴، ۲۴۰).

در مجموع، جدال شاه‌اسماعیل با علاءالدوله و توجه او به مرزهای غربی قلمرو که برای عثمانی حساسیت‌برانگیز بود و رفتارهای نامناسب حاکم ذوالقدر نسبت به دولت عثمانی، واکنش خصمانهٔ سلطان سلیم را هم نسبت به صفویه و هم حکومت ذوالقدر برانگیخت. شکست وارده از سوی شاه‌اسماعیل بر علاءالدوله ذوالقدر، فرصت مناسب برای تسویه‌حساب با او را در اختیار سلطان عثمانی قرار داد. پیروزی سلطان سلیم بر شاه‌اسماعیل در جنگ چالدران (۹۲۰ق/۱۵۱۴م)، این رقیب را از میدان به در کرد و شرایط برای او در پرداختن به وضعیت امارت ذوالقدر فراهم شد.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]

[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

مداخلهٔ عثمانی و برافتادن حکومت ذوالقدر

۱. روابط ذوالقدرها و عثمانیان

روابط علاءالدوله ذوالقدر با سلطان بایزید دوم عثمانی و سپس فرزندش سلطان سلیم اول، فراز و فرودهای بسیاری را طی کرد. گاهی در جهت موافق و گاهی در جهت مخالف نسبت به هم عمل می‌کردند. وجود مردان رشید و وضع جغرافیایی قلمرو ذوالقدریان و ثروت این خاندان موجب شد در آغاز، سلاطین عثمانی همواره به چشم احترام به آنان بنگرند و با وصلت با آنان موجبات تحکیم روابط دوستانه را فراهم آورند (نوایی، ۱۳۶۸: ۶۶). روابط ذوالقدرها با عثمانیان در ایام سولی‌بیک[1] سومین حکمران ذوالقدر (۷۸۸–۸۰۰ ق/ ۱۳۸۵–۱۳۹۸م) آغاز شد. او پس از به قدرت رسیدن دچار گرفتاری‌های بسیار شد؛ از جمله آنکه مجبور شد با قرامانیان (۶۵۴–۸۸۸ق/ ۱۲۵۶–۱۴۸۳م) و بنی‌رمضان در ادنه (۷۸۰–۱۰۱۷ق/ ۱۳۷۸–۱۶۰۸م) به نبرد بپردازد. از سویی، ملک برقوق (۷۹۲–۸۰۱ق/ ۱۳۹۰–۱۳۹۹م) مملوک مصر، لشکری برای سرکوب سولی به البستان فرستاد که با شکست مواجه شد. تلاش بعدی برقوق با استفاده از برادران فراری سولی به قاهره برای سرکوب سولی ناکام ماند و برقوق ناگزیر بیگیِ سولی بر ذوالقدر را به رسمیت شناخت، اما سرانجام در سال ۸۰۰ق. او را از میان برداشت (سلیمان، ۱۹۷۲: ۴۳۰/۲؛ Merçil, 1997: 9/291; Uzunçarşili, 1937: 43; yinanç, 1989: 28-33). سولی‌بیگ در سال ۷۹۳ق. دختر بزرگش را به ازدواج قاضی برهان‌الدین (احمدبن محمد شمس‌الدین) (۷۸۳–۸۰۰ق/ ۱۳۹۱–۱۳۹۸م) سلطان سیواس[2] درآورد (لین‌پل و دیگران، ۱۳۷۰: ۳۶۵/۲). پس از سولی‌بیگ، سلطان بایزید اول (۷۹۱–۸۰۵ق/ ۱۳۸۹–۱۴۰۳م) از ناصرالدین محمد (۸۰۰–۸۴۶ق/ ۱۳۹۸–۱۴۴۲م) پسر خلیل، در برابر صدقه پسر سولی که مورد حمایت مملوکان بود، حمایت کرد که در نتیجه، با رانده شدن صدقه از البستان، ناصرالدین به حکومت ذوالقدر رسید (yinanç, 1989: 34). ناصرالدین با هر دو حکومت قدرتمند ممالیک و عثمانی رابطهٔ حسنه‌ای برقرار کرد؛ زیرا بیگ‌نشین ذوالقدر در همسایگی این دو قدرت بزرگ قرار داشت.

---

1 Sevli Bey

۲ درباره او، ر.ک. به: طهرانی، ۱۳۵۶: ۴۱/۱-۵۲.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

او دخترش (امینه‌خاتون) را به محمد اول معروف به چلبی[1] (۸۱۶-۸۲۴ق/ ۱۴۱۳-۱۴۲۱م) فرزند بایزید اول داد و با این وصلت، روابط بین این خاندان و عثمانیان آغاز شد (اوزون‌چارشلی، ۱۳۸۰: ۴۹۰/۱؛ لین‌پل و دیگران، ۱۳۷۰: ۳۶۵/۲؛ Neşri, 1995: 2/444; yinanç, 2002: 6/881). ناصرالدین به منظور بهبود مناسبات خود با حکومت ممالیک، به مصر سفر کرد و دخترش را به عقد ملک‌ظاهر چَقْمَق (۸۴۲-۸۵۷ق/۱۴۳۸-۱۴۵۳م) درآورد (هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۶۶۱/۱ـ۶۶۲؛ Merçil, 1997: 9/291). با این ازدواج، ذوالقدرها توانستند خرپوت را از آق‌قویونلوها بازپس بگیرند (yinanç, 1989: 55). دوران جانشین او سلیمان‌بیگ (۸۴۶-۸۵۸ق/ ۱۴۴۲-۱۴۵۴م) با آرامش همراه بود. سلطان مراد دوم (۸۲۴-۸۵۵ق/ ۱۴۲۱-۱۴۵۱م) مکرمه‌خاتون[2] دختر سلیمان‌بیگ ذوالقدر را برای پسر خود محمد (دوم، فاتح بعدی) (۸۵۵-۸۸۶ق/ ۱۴۵۱-۱۴۸۱م) گرفت. او نظر وزیراعظم خلیل‌پاشا را در این مورد جویا شد و او نیز کاملاً با این ازدواج موافقت کرد. ظاهراً سلطان مراد با این ازدواج می‌خواست هم‌پیمانی بر ضد قرامانیان و قره‌یوسف قراقویونلو به دست آورد. نوه سلیمان‌بیگ، عایشه‌خاتون (دختر علاءالدوله) نیز با بایزید دوم پدر سلطان سلیم ازدواج کرد (منجم‌باشی، ۱۲۸۵: ۱۶۹/۳؛ اوزون‌چارشلی، ۱۳۸۰: ۴۸۹/۱-۴۹۰؛ هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۴۴۸/۱-۴۴۹؛ لین‌پل و دیگران، ۱۳۷۰: ۳۶۶/۲، ۳۶۷؛ Uzunçarşili, 1937: 44). سلیمان‌بیگ یکی از دخترانش را به نکاح ملک چقمق درآورد (yinanç, 1989: 56). این ازدواج‌های سیاسی موجب می‌شد ذوالقدرها در برابر رقبایی چون قره‌مانیان و آق‌قویونلوها احساس امنیت کنند.

حکمرانان ذوالقدر حوادث بسیاری را با مملوکان مصر، قرامانیان و عثمانیان از سر گذراندند و روابط خود را گاه با مملوکان و گاه با عثمانیان تقویت می‌کردند و این دو دولت نیز به مقتضای سیاست خود، با حکومت ذوالقدر رابطه برقرار می‌کردند و از مدعیان حکمرانی در خاندان ذوالقدر حمایت می‌کردند و از طریق آن به مداخله در امور آن ناحیه می‌پرداختند (ر.ک. به: لین‌پل و دیگران، ۱۳۷۰: ۳۶۷/۲؛ یاقی، ۱۳۸۳: ۵۴؛ yinanç, 1989: 75-76, 2002: 6/812; Merçil, 1997:

---

۱ چلبی: کشتی‌گیر قهرمان.

۲ در کتب تاریخی به نام «ستی‌خاتون» آمده که گویا لقب او بوده است.

9/292-293). نتیجهٔ این مداخله، کشت و کشتار زیاد میان افراد خانوادهٔ حاکم بر این امارت از یک سو و ایجاد دشواری در مناسبات دو دولت عثمانی و مملوکی از طرف دیگر بود (ر.ک. به: ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۳۹۸/۳-۴۰۴).

۲. تنش‌های ذوالقدرها با دولت عثمانی

به دنبال عدم موفقیت نیروهای عثمانی در جنگ با مملوک‌ها که به مدت پنج سال (۱۴۸۵-۱۴۹۰م/ ۸۹۰-۸۹۵ق) ادامه یافت، علاءالدوله ذوالقدر از عثمانیان روی برگرداند و بنا به محاسبهٔ خود، سازش با سلطان مملوک را به نفع خویش دید. او فرزندش را به عنوان گروگان به قاهره فرستاد و با مملوک‌ها به توافق رسید و جبههٔ خصمانه‌ای نسبت به عثمانیان اتخاذ کرد (اوزون‌چارشلی، ۱۳۷۰: ۲۱۴/۲). روی برگرداندن علاءالدوله ذوالقدر از عثمانیان که او را به امارت نشانده بودند (برای آگاهی از شرح آن، ر.ک. به: اوزون‌چارشلی، ۱۳۷۰: ۱۵۵/۲-۱۵۶؛ لین‌پل و دیگران، ۱۳۷۰: ۳۶۶/۲-۳۶۷)، موجب شکست نیروی عثمانی در جنگ با مملوک‌ها شد (اوزون‌چارشلی، ۱۳۷۰: ۲۱۴/۲، ۳۰۶). به دنبال این جریان، سلطان عثمانی بر آن شد با پشتیبانی از بوداق‌بیگ (شاه‌بوداق) که از زندان قلعهٔ شام فرار کرده و به خدمت دولت عثمانی درآمده بود، علاءالدوله را برکنار کند. در سال ۸۹۴ق/۱۴۸۹م. بوداق‌بیگ ذوالقدراوغلی با حمایت سلطان بایزید دوم با علاءالدوله ذوالقدر جنگ کرد. در حمله‌ای ناگهانی، او یکی از پسران علاءالدوله را دستگیر و هر دو چشمش را کور کرد. این پسر از آن پس به کورشهرخ (شاهرخ) معروف شد. علاءالدوله به قصد انتقام، لشکر خود را جمع‌آوری و با آنها جنگ بزرگی کرد و پیروز شد. بوداق‌بیگ از معرکهٔ جنگ فرار کرد، اما یکی از سرداران معتبر عثمانی به نام اسکندربیگ محال (میخال)اوغلی اسیر شد. علاءالدوله او را به نزد سلطان قانصوه‌الغوری به مصر فرستاد. بوداق‌بیگ نیز که پس از شکست به شام گریخت، سلطان مصر او را ابتدا زندانی و سپس به مصر علیا تبعید کرد. در پی آن، بایزید دوباره علاءالدوله را در حکومت ذوالقدر ابقا کرد (روملو، ۱۳۸۴: ۸۷۵/۲، ۱۰۳۷؛ اوزون‌چارشلی، ۱۳۷۰: ۱۵۵/۲-۱۵۶، ۲۱۴؛ عاشق‌پاشازاده، ۱۳۳۲: ۲۳۴-۲۳۵؛ Uzunçarşili, 1937: 44; yinanç, 1989: 75-76). علاءالدوله ذوالقدر که در آغاز حکومتش ناچار شد جانب مصر را بگیرد، پس از این واقعه متوجه عثمانیان شد.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]

[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

علاءالدوله که قلمروش بین دو دولت مقتدر عثمانی و مملوکان مصر قرار داشت (آنجوللو، ۱۳۸۱: ۲۸۰) و هماورد هیچ‌یک نبود، با حیله‌گری تلاش می‌کرد در رقابت بین این دولت‌ها، منافع خود را تأمین و از هر یک کمک‌هایی دریافت کند. او سلطان عثمانی و مملوک مصر را به مرغانی تعبیر می‌کرد که یکی برای او تخم طلا و دیگری تخم نقره می‌گذارد. هرگاه فرستادگان سلطان عثمانی نزد او می‌آمدند، جمعی از ملازمان خویش را به شکل افراد ضعیف و درمانده به مجلس می‌آورد تا وانمود کند این جماعت سفرای مصر می‌باشند که از پیش سلطان قانصوه نزد او آمده‌اند. سپس دستور می‌داد در حضور سفرای عثمانی فرستاده‌های مصر را اذیت کنند و بر آنها سخت بگیرند. آنگاه به سفرای عثمانی می‌گفت تابع سلطان عثمانی است و از مصریان بیزار است. از سویی نسبت به سفرای سلطان مصر نیز به همین‌گونه رفتار می‌کرد و خود را تابع او نشان می‌داد و از دو طرف زر بسیار می‌گرفت (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۹۵/۲؛ *جهانگشای خاقان*، ۱۳۶۴: ۲۷۸-۲۷۹). سلطان بایزید دوم هر ساله به علاءالدوله مبلغ هشتادهزار تومان زر نقد باج و خراج می‌داد (*عالم آرای شاه اسماعیل*، ۱۳۸۴: ۵۶۱).

به هر روی، علاءالدوله پس از مدت کوتاهی از عثمانیان برگشت و به مخالفت با آنها برخاست و عثمانیان نیز او را خائن دانستند و تصمیم به عقوبت او گرفتند (لین‌پل و دیگران، ۱۳۷۰: ۳۶۷/۲). در گزارشی، حال علاءالدوله در این دوران چنین وصف شده است که او سال‌ها در پناه نواحی کوهستانی که تصرف آن دشوار بود، میان سلاطین عثمانی و حکام چرکسی مصر و خواقین عجم مانند «گرگ کهنه به روباه‌بازی» این حکومت‌ها را فریب می‌داد و روزگار می‌گذراند و با نیرنگ و حیله‌گری به فتنه و آشوب می‌پرداخت تا اینکه دوران سروری‌اش با تصمیم سلطان سلیم به سر آمد (ر.ک. به: قاضی‌زاده اردبیلی، ۱۴۰۰: ۲۸). سلطان سلیم هنگامی که عازم جنگ با ایران بود، از علاءالدوله که با شاه‌اسماعیل دشمنی داشت، برای شرکت در جنگ دعوت کرد، اما او نه تنها این پیشنهاد را نپذیرفت، بلکه برخی از عشایر و طوایف تابع و گروه‌های حامل آذوقه و غلات عثمانیان را نیز غارت کرد (اوزون‌چارشلی، ۱۳۷۰: ۳۰۶/۲). به روایتی سلطان از علاءالدوله نیروی امدادی خواسته بود؛ علاوه بر آن حکم کرده بود که به شخصه در اردوی سلطانی حاضر

شود. علاءالدوله به عذر پیری و بعضی بهانه‌های دیگر نیامد و سواره امدادی را که خواسته بودند، هم نفرستاد. افزون بر موارد یادشده، نیروهای سلطان را هم در وقت حرکت و در مسیر زیاد مزاحم می‌شد و صدمه می‌زد. تحمل این بی‌اعتنائی برای سلطان سلیم سخت بود (منجم‌باشی، ۱۲۸۵: ۴۵۰/۳؛ هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۸۳۵/۲).

گزارش اروج‌بیگ بیات حاکی است که سلطان سلیم در مسیر خود به سوی ایران، وقتی به ارمنستان صغیر رسید، متوجه شد ایرانیان همهٔ حاصل موجود در آن نواحی را سوزانده‌اند تا سپاهیان عثمانی دچار مشکل شوند و نتوانند از راه غارت چیزی به دست آورند. سلیم پس از آنکه به املاک علاءالدوله در آن حدود نزدیک شد، از او خواست اجازهٔ عبور از قلمروش را به لشکریان عثمانی دهد؛ زیرا این مسیر نزدیک‌ترین و امن‌ترین راه برای آنان بود. علاءالدوله که می‌ترسید سلیم پس از جنگ با شاه‌اسماعیل، از آنجا برود و او را به حال خود بی‌پناه بگذارد تا شاه اسماعیل و شاهزادگان ارمنستان او را خائن بدانند، تصمیم گرفت خواهش سلطان را نپذیرد و با بهانه‌های بسیار و کلمات پرمداهنه و نرم او را منصرف سازد. سلطان سلیم از او رنجیده‌خاطر شد و تصمیم گرفت در وقت مناسب از او انتقام بگیرد (بیات، ۱۳۳۸: ۱۴۹).

ذوالقدریان با توجه به پیشینه روابطی که با حکومت‌های صفویه و عثمانی داشتند، در جنگ چالدران در دو جبههٔ صفوی و عثمانی فعّال بودند.[۱] لطفی‌پاشا حکمران ذوالقدر را جزو کسانی دانسته است که اعلام رضایت به فتوای جهاد علیه صفویان برای جنگ سلطان سلیم اول با شاه‌اسماعیل اول دادند (لطفی‌پاشا، ۱۳۴۱ق: ۲۱۴). در مقدمهٔ لشکر عثمانی، علی‌بیک فرزند شهسوار ذوالقدر در صف حمایت از عثمانی‌ها و در سپاه آنها قرار داشت (بدلیسی، ۱۹۹۵: ۱۴۲). علی‌بیگ پس از کشته شدن پدرش در قاهره، به عثمانیان پناهنده و وارد خدمات دولتی شده بود. او در جنگ چالدران خدمات ارزنده‌ای از خود نشان داد؛ به‌طوری که با اعطای شمشیری

۱ در جنگ چالدران نیروهای ذوالقدر (که ایالت فارس در تیول آنها بود) به فرماندهی امیر خود امت‌بیگ (خلیل‌سلطان) ذوالقدر، در میمنه سپاه صفویه در کنار امرای افشار و موصلو و شاملو قرار داشتند (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۳۵؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۸۴/۲، ۱۰۹۱).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]

[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

طلایی مورد تفقد پادشاه عثمانی قرار گرفت. افزون بر این، سلطان عثمانی به او وعده داد که سرزمین‌های متعلق به علاءالدوله به وی واگذار خواهد شد و به عنوان پیش‌درآمد این وعده، هنگام بازگشت از جنگ چالدران، دو سنجق قیصریه و بوزاوُق را به او واگذار کرد و به امارت مرزهای نزدیک ذوالقدر منصوب شد (اوزون‌چارشلی، ۱۳۷۰: ۳۰۶/۲).

به روایت بدلیسی، پس از جنگ چالدران، سلطان سلیم لوای قیصریه را به علی‌بیگ ذوالقدر فرزند شهسوار انعام داد و پیش از آن هم لوای بوزاوق را به سلیمان‌بیگ فرزند علاءالدوله ذوالقدر داده بود. به سبب دشمنی قدیمی، میان آن دو نفر درگیری رخ داد و علی‌بیگ، سلیمان‌بیگ را به قتل رساند و سلطان سلیم لوای بوزاوق را نیز به علی‌بیگ سپرد (بدلیسی، ۱۹۹۵: ۱۸۷). علاءالدوله که از انتصاب علی‌بن شهسوار به امارت آن دو سنجق نگران شده بود، موضوع را به قانصوه الغوری سلطان مملوک‌ها اطلاع داد و در مقام شکایت برآمد. سلطان مملوک با اعزام سفیری نزد سلطان سلیم از او خواست علی‌بیگ را برکنار کند. سلیم نیز از قانصوه خواست دست علاءالدوله را از سرزمین ذوالقدر کوتاه و آنجا را به علی‌بیگ واگذار کند. این امر موجب وحشت و نگرانی سلطان مملوک شد (عالی افندی، ۱۲۷۷: ۲۳۸/۱-۲۳۷؛ اوزون‌چارشلی، ۱۳۷۰: ۳۰۶/۲-۳۰۷). سلطان سلیم در بازگشت از جنگ چالدران، بی‌احترامی‌های علاءالدوله ذوالقدر را به یاد آورد و سپاهیانش به قلمرو او دستبردی زدند. هرچند علاءالدوله گریخت، اما سپاهیان همهٔ شهرها و نواحی بی‌حصار و نااستوار را غارت کردند (بیات، ۱۳۳۸: ۱۵۲).

در گزارش‌های ونیزیان از پیمان اتحادی بین شاه‌اسماعیل، پادشاه گرجستان، سلطان مصر و علاءالدوله ذوالقدر بر ضد سلطان عثمانی پس از جنگ چالدران سخن به میان آمده است که قرار گذاشتند یکدیگر را یاری دهند و سفیر عثمانیان را نپذیرند. شاه‌اسماعیل که پیشنهاددهندهٔ این پیمان بود، با ارسال سفیر و نامه به این حکمرانان هشدار داد که اگر به اتفاق او با سلطان سلیم نجنگند، خود را به خطر خواهند انداخت؛ زیرا اگر ایران شکست بخورد، آن کشورها نیز طعمهٔ شمشیر دشمن خواهند شد. آن شهریاران به این اتحاد رضایت دادند؛ چون از پیروزی سلیم بر صفویان بیمناک بودند. حتی سلطان مصر و گرجیان اعلام کردند که حاضرند در

جنگ‌های شاه‌اسماعیل با سلطان سلیم، لشکری به یاری او بفرستند (زنو، ۱۳۸۱: ۲۸۰؛ آنجوللو، ۱۳۸۱: ۳۵۳).

سلطان سلیم در سال ۹۲۱ق/۱۵۱۵م. تصمیم داشت برای بار دوم لشکر به آذربایجان بکشد و با شاه‌اسماعیل جنگ کند؛ به همین دلیل ذخیرهٔ بسیاری در مرز قلمرو علاءالدوله ذوالقدر جمع کرده بود. علاءالدوله از وجود آن ذخایر باخبر شد و آن را غارت کرد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۹۵/۲). به دستور علاءالدوله، در حمله‌ای شبانه آن مقدار از آذوقه‌ها را که توانستند بر شتران بار کنند، روانه ساختند و بقیهٔ آذوقه‌ها را آتش زدند. نیروهای وی همچنین پنج‌هزار نفر از سپاه عثمانی را که در اطراف حصار کشیک می‌دادند، کشتند. هنگام صبح مصطفی‌پاشا با بیست‌هزار نفر از سپاه عثمانی به جنگ علاءالدوله آمد، اما در این جنگ شکست خورد. نیروهای ذوالقدر عدهٔ زیادی از سپاه عثمانی، از جمله مصطفی‌پاشا را کشتند. خزانه را که به جای مانده بود نیز علاءالدوله متصرف شد (*عالم آرای صفوی*، ۱۳۶۳: ۵۴۰).

پس از این رخداد، در نامه‌ای که ایلچی سلطان سلیم برای علاءالدوله آورد، دلیل حمله نکردن سلطان به علاءالدوله ذوالقدر را پیری، هم‌کیشی، شکست و ضعف علاءالدوله پس از جنگ با صفویان بیان کرد. در این نامه، سلیم از علاءالدوله خواسته بود آنچه در این مدت از پدر او بایزید گرفته است (از نقد و جنس)، همه را ارسال کند و آنچه از آذوقه غارت کرده است، بر همان شتران بار کند و به آماسیه فرستد تا پس از آن میان دو طرف قواعد دوستی و سلوک برقرار باشد؛ وگرنه باید آمادهٔ جنگ باشد. علاءالدوله از این نامه خشمگین شد، آن را پاره و به ایلچی درشتی کرد. او در پیام برای سلطان سلیم، از آمادگی خود در میدان جنگ خبر داد (ر.ک. به: *عالم آرای شاه اسماعیل*، ۱۳۸۴: ۵۶۱-۵۶۲)؛ به همین دلیل و همچنین به دلیل هم‌پیمانی با شاه‌اسماعیل بر ضد سلطان عثمانی، سلطان سلیم به اتمام کار او کوشید. علاءالدوله که از لشکرکشی سلیم آگاه شد، سفیرانی نزدش فرستاد و اظهار دوستی و همراهی با او کرد و علت را جویا شد، اما سلطان پاسخ داد که می‌خواهد درس عبرتی به او دهد تا دیگر فرستادگان شاه‌اسماعیل را نپذیرد و به او وعدهٔ یاری بر ضد سلطان عثمانی ندهد (آنجوللو، ۱۳۸۱: ۳۵۴).

در نتیجه، سلطان عثمانی از تصمیمش برای حمله به آذربایجان منصرف شد و به

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]

[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

سمت مرعش روانه شد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۹۵/۲). او پس از تصرف کماخ از دست حاکم قزلباش (در این باره ر.ک. به: همان: ۱۰۹۳-۱۰۹۴)، خادم سنان‌پاشا را در رأس نیرویی چهل‌هزار نفری برای تصرف امیرنشین ذوالقدر اعزام کرد. علی‌بیگ‌بن شهسوار نیز به عنوان راهنما و پیش‌قراول این نیرو تعیین شد و خود نیز به دنبال آن در اینجه‌صو[1] که میان قیصریه و اورقوب[2] قرار داشت، مستقر شد. علاءالدوله پس از آگاهی از این لشکرکشی، در مقام مقابله برآمد، اما چون تاب مقاومت نداشت، در جنگ گوک‌سون[3] شکست خورد و به جانب کوه درنا واقع در البستان فرار کرد. سنان‌پاشا او را تعقیب کرد. با نزدیک شدن سپاه عثمانی به وسط کوه، علاءالدوله به اتفاق پسر خود سلیمان‌بیگ از کمین بیرون آمدند و بر سپاه عثمانی تاختند. پس از کوشش بسیار، لشکر ذوالقدر شکست خورد. مردی ناشناس علاءالدوله را (که پیرمردی نودساله بود) کشت و سرش را نزد سنان‌پاشا آورد و او نیز سر را برای سلطان سلیم فرستاد (همان، ۱۰۹۵-۱۰۹۶؛ عالی افندی، ۱۲۷۷: ۲۳۸/۱-۲۳۹؛ افندی، ۱۲۸۰: ۲۹۵/۲-۲۹۴؛ اوزون‌چارشلی، ۱۳۷۰: ۳۰۷/۲). سلطان سلیم هم سر علاءالدوله را برای سلطان مصر قانصوه غَوری فرستاد (بدلیسی، ۱۹۹۵: ۲۲۰؛ ابن‌ایاس، ۱۹۸۴: ۴۶۲/۴؛ افندی، ۱۲۸۰: ۲۹۷/۲). این اقدام را شاید برای تهدید و ترساندن سلطان مصر انجام داد تا به دنبال خیانت نباشد؛ هرچند سلطان مصر نیز در آینده مشمول همین خشونت سلطان عثمانی گردید. در این جنگ (۲ ربیع‌الآخر ۹۲۱/ ژوئن ۱۵۱۵)، علاءالدوله همراه با چهار پسر، سی نفر از امرا و تعداد زیادی از خویشانش به قتل رسیدند[4] و برادرش عبدالرزاق‌بیگ همراه فرزندانش به اسارت درآمدند. خادم سنان‌پاشا که خاندان و سلسلهٔ ذوالقدر را از میان برداشت، به پاس این خدمت به مقام وزیراعظمی تعیین شد (آنجوللو، ۱۳۸۱: ۳۵۵؛ اوزون‌چارشلی، ۱۳۷۰: ۳۰۷/۲). بسیاری از قوم ذوالقدر در این جنگ کشته شدند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۹۰/۴) و «سراج دولت و کاخ رفعت او و اولاد و احزاب و احفاد و اعقاب

1 Inĉesu.

2 Ürgüb.

3 Göksun.

۴ برای آگاهی از سرنوشت داماد و متحد علاءالدوله ذوالقدر، یعنی سلطان مرادبن سلطان یعقوب، ر.ک. به: روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۹۰/۲. برای روایتی دیگر، ر.ک. به: آنجوللو، ۱۳۸۱: ۳۳۷.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]

[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

و قبایل اتراک و انساب به خاک ادبار» افتادند (قاضی‌زاده اردبیلی، ۱۴۰۰: ۲۹). ذوالقدرها پس از شکست، جمعی به سلطان سلیم پیوستند، گروهی به درگاه شاه‌اسماعیل صفوی رفتند، دسته‌ای دیگر از آنان نیز به سمت دشت و بیابان راهی شدند و عاقبت به سلطان قانصوه غوری پیوستند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۹۶/۲).

سلطان سلیم در فتح‌نامه‌ای که برای شروان‌شاه پس از فتح مصر فرستاد، به شکست علاءالدوله نیز پرداخت و نوشته بود که در یک اقدام آنها را شکست داده و ذوالقدریان که متجاوز از پنجاه‌هزار نفر بودند، مستأصل شدند. اعیان ذوالقدر کشته شدند و ممالک، قلاع و اتباع آنها در اختیار عثمانی درآمد. نیروی سلطان سلیم قلاع ممالک دیاربکر را نیز تحت تصرف درآوردند (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۴۳۸/۱). شروان‌شاه نیز در جواب نوشته بود: «خبر عصیان و ارتداد علاءالدوله را دریافت کرده که وی به بنیاد زندقه و الحاد و موافقت قزلباش عام‌الفساد آمده و به قطع طریق و تعرض بلاد پرداخته است» (همان، ۴۴۴).

پس از کشته شدن علاءالدوله ذوالقدر در سال ۹۲۱ق/۱۵۱۵م، حکومت این خاندان توسط عثمانی انقراض یافت. از طرف سلطان سلیم، سنان‌پاشا توانست بر بلاد مرعش از جمله مناطق متصرفی علاءالدوله سلطه یابد (حاجی خلیفه، ۱۳۷۶: ۱۶۳) و علی‌بیگ‌بن شهسواربیگ (برادرزاده علاءالدوله) (۹۲۱-۹۲۸ق/ ۱۵۱۵-۱۵۲۱م) به حکومت طایفه ذوالقدر و ضبط ممالک و تفویض دارایی علاءالدوله منصوب شد (فریدون‌بک، ۱۲۷۴: ۴۴۴/۱؛ قاضی‌زاده اردبیلی، ۱۴۰۰: ۳۰؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۱۵۹/۲؛ اوزون‌چارشلی، ۱۳۷۰: ۳۰۷/۲)؛ با این شرط که خطبه به نام سلطان سلیم خوانده شود و سکه به نام او ضرب گردد (لین‌پل و دیگران، ۱۳۷۰: ۳۶۷/۲) و خراج اندکی به دربار سلطان بفرستد (بیات، ۱۳۳۸: ۱۵۳). بدین ترتیب، سلطان عثمانی بر تمام ولایت ذوالقدر استیلا یافت (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۹۶/۲؛ عالی افندی، ۱۲۷۷: ۲۳۹/۱-۲۳۸؛ لطفی‌پاشا، ۱۳۴۱ق: ۲۴۰) و افتخار سلطه بر قلمرو ذوالقدر که شاه‌اسماعیل اول صفوی در ضربات خود بر علاءالدوله، قدرت آن را تضعیف کرده بود، نصیب سلطان سلیم اول عثمانی گردید. علی‌بیگ ذوالقدر در ناحیه‌ای که اینک سنجق (ولایت) عثمانی تلقی می‌شد، کاملاً در اطاعت دولت عثمانی بود و شرایط خدمتگزاری را به جا می‌آورد (قاضی‌زاده اردبیلی، ۱۴۰۰: ۳۰). او به نیابت سلطان

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

سلیم، بر ولایت ذوالقدر حاکم علی‌الاطلاق بود (همان، ۴۸). با قتل او همراه با سه فرزندش در سال ۹۲۸ق/۱۵۲۱م. به فرمان سلطان سلیمان قانونی (۹۲۶-۹۷۴ق/ ۱۵۶۶-۱۵۲۰م)، تمام قلمرو خاندان ذوالقدر به متصرفات دولت عثمانی منتقل شد و حکومت این خاندان منقرض گردید (منجم‌باشی، ۱۲۸۵: ۴۷۱/۳-۴۷۸؛ فریدون‌بگ، ۱۲۷۴: ۴۹۹/۱؛ عالی افندی، ۱۲۷۷: ۲۷۵/۱؛ Peçevi, 1968: 45-46) و امارت‌نشین آنها به صورت حکومت‌نشین ذوالقدریه درآمد (باسورث، ۱۳۸۱: ۴۵۸؛ ahin, Ş1994: 9/552). از آن پس قلمرو ذوالقدر ایالتی از عثمانی گردید که توسط بیگلربیگی از جانب حکومت عثمانی اداره می‌شد.

نتیجه‌گیری

در اوایل سدهٔ دهم قمری/ شانزدهم میلادی جهان اسلام که در حکومت‌های متعدد و مجزای عثمانی، ممالیک، صفویه، اوزبکان، ذوالقدر و کمی بعد دولت مغولی (گورکانیان) هند تقسیم شده بود، وارد دوره‌ای از کشمکش‌ها و رقابت قدرت قرار گرفته بود که به فروپاشی برخی از آنها انجامید. فروپاشی ذوالقدرها و ممالیک مصر و شام و تصرف قلمرو آنان از سوی دولت عثمانی نمونه‌ای از این رخداد است، اما ستیزهٔ عثمانیان و اوزبکان با صفویه درازدامنه گشت و هیچ‌یک بر دیگری فائق نیامد. در این میان، ذوالقدرها در اوایل دورهٔ صفوی نقش مهمی در تحولات سیاسی منطقه از خود نشان دادند. هم‌مرزی این امارت با قلمرو حکومت صفوی در شرق و عثمانی در شمال، ذوالقدرها را به کشاکش قدرت برای بقا و ادامهٔ حیات با این قدرت‌های برتر قرار داد و حیات سیاسی ذوالقدر تحت تأثیر سیاست‌های نظامی و گسترش سرزمینی این دو حکومت مقتدر قرار گرفت. علاءالدوله آخرین حاکم ذوالقدر، با اتخاذ سیاست مزوّرانه در میان سه قدرت معاصر مجاور خود، یعنی عثمانی، ممالیک و صفویه، تلاش کرد با بهره‌گیری از تنش‌های موجود بین این قدرت‌ها و فریب و خدعه آنان در نزدیکی و یا روگردانی مقطعی، حیات دولت خویش را تداوم بخشد. پناه دادن به مرادبیگ آق‌قویونلو مخالف صفویه و تلاش برای همکاری مشترک ذوالقدر- ترکمان علیه شاه‌اسماعیل، سبب حملهٔ پادشاه صفوی به قصد سرکوب حاکم ذوالقدر شد. پیامد این حمله به شکست و تضعیف

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]

[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

توان علاءالدوله و تصرف برخی از مناطق ذوالقدریان توسط صفویان انجامید. همسایهٔ شمالی ذوالقدر، دولت عثمانی که از یک سو به سبب مواجهه با سیاست‌های متناقض و نفاق علاءالدوله نسبت به خود و از سوی دیگر، شاهد ضعف حکومت آنها بود، از فرصت پیش‌آمده استفاده کرد و با حمله به ذوالقدر و قتل علاءالدوله، حکومت ذوالقدر را منقرض و قلمرو آنها را ضمیمهٔ قلمرو خود کرد. در نتیجه، کشمکش دو دولت قدرتمند، امیرنشین محلی ذوالقدر را که قصد داشت از این کشمکش‌ها فرصتی برای مستقل زیستن خود بیابد و به حیات سیاسی خویش ادامه دهد، به فروپاشی کشاند؛ زیرا توسعه‌طلبی هر دو دولت، ناگزیر دولت ذوالقدر را درگیر سیاست‌های نظامی آنها می‌کرد.

منابع و مآخذ

- آنجوللو، جووان ماریا (۱۳۸۱)، «سفرنامه آنجوللو»، *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ترجمهٔ منوچهر امیری، تهران: خوارزمی، چ۲.
- ابن‌ایاس، محمدبن احمد (۱۹۸۴)، *بدائع الزهور فی وقائع الدهور*، تحقیق محمد مصطفی، ج۳ و ۴، قاهره: الهیئة المصری العامة للکتاب.
- افندی، خواجه سعدالدین (۱۲۸۰)، *تاج التواریخ*، ج۲، استانبول: مطبعه عامره.
- امینی هروی، ابراهیم (۱۳۸۳)، *فتوحات شاهی*، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اوزون‌چارشلی، اسماعیل حقی (۱۳۷۰)، *تاریخ عثمانی*، ترجمه وهاب ولی، ج۲، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ..... (۱۳۸۰)، *تاریخ عثمانی*، ترجمهٔ وهاب ولی، ج۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ایواغلی، حیدربن ابوالقاسم، *مجمع‌الانشاء؛ جامعه مراسلات اولوالالباب*، نسخه خطی، شمارهٔ ۱۰۷۱، تهران: کتابخانه ملی.
- بازرگان ونیزی (۱۳۸۱)، سفرنامه، در: *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: خوارزمی، چ۲.
- باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۸۱)، *سلسله‌های اسلامی جدید: راهنمای گاه‌شماری و تبارشناسی*، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران (باز).
- بدلیسی، ادریس (۱۹۹۵)، *سلیم‌شاهنامه*، به اهتمام حجابی قیرلانقیچ، زیر نظر مرسل اوزترک، آنکارا: دانشگاه

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

آنکارا، انستیتوی علوم اجتماعی.
- بدلیسی، شرف‌خان (۱۳۷۷)، *شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)*، تصحیح ولادیمیر ولیامینوف زرنوف، ج۱ و ۲ (در یک مجلد)، تهران: اساطیر.
- بیات، اروج‌بیگ (۱۳۳۸)، *دون ژوان ایرانی*، با یادداشت‌های لسترنج، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- تتوی، قاضی احمد و آصف‌خان قزوینی (۱۳۸۲)، *تاریخ الفی*، تصحیح غلام‌رضا طباطبایی مجد، ج۷، تهران: علمی و فرهنگی.
- حاجی خلیفه، مصطفی‌بن عبدالله چلپی (۱۳۷۶)، *ترجمهٔ تقویم التواریخ*، از مترجمی ناشناخته، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: احیاء کتاب.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۵۳)، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، ج۴، تهران: خیام، چ۲.
- روملو، حسن‌بیگ (۱۳۸۴)، *احسن التواریخ*، تصحیح عبدالحسین نوایی، ج۲، تهران: اساطیر.
- رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۹۲)، «ذوالقدر/ذوالقدریه»، *دانشنامهٔ جهان اسلام*، ج ۱۸، تهران: بنیاد دائرهٔ المعارف اسلامی.
- زامباور، ادوارد فون (۱۳۵۶)، *نسب‌نامه خلفا و شهریاران*، ترجمهٔ محمدجواد مشکور، تهران: کتاب‌فروشی خیام.
- زنو، کاترینو (۱۳۸۱)، *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران*، ترجمهٔ منوچهر امیری، تهران: خوارزمی، چ۲.
- ساری، عارف (بهار ۱۴۰۰)، «مریدان ذوالقدر شیوخ صفوی»، *تاریخنامه خوارزمی*، ترجمهٔ احمد برجلو و محمدحسن رازنهان، س۹، ش۳۳، صص۷۱-۸۴.
- سعیدی، عباس (۱۳۷۹)، «البستان»، دائرة *المعارف بزرگ اسلامی*، ج۹، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- سلیمان، احمد سعید (۱۹۷۲)، *تاریخ* الدول الاسلامیة و معجم الاسر الحاکمة، ج۲، قاهره: دار المعارف.
- سومر، فاروق (۱۳۹۰)، *تاریخ غزها (ترکمن‌ها)*، ترجمهٔ وهاب ولی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ..... (۱۳۷۱)، *نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی*، ترجمهٔ احسان اشراقی و محمدتقی امامی خویی، تهران: گستره.
- - شیرازی، خواجه زین‌العابدین علی نویدی (۱۳۶۹)، تکملة *الاخبار*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نی.
- صفوی، سام‌میرزا [بی‌تا]، *تذکره تحفه سامی*، تصحیح رکن‌الدین همایون‌فرخ، تهران: علمی.

- طهرانی، ابوبکر (۱۳۵۶)، *کتاب دیاربکریه*، به تصحیح و اهتمام نجاتی لوغال و فاروق سومر، ج۱ و ۲ (در یک مجلد)، تهران: کتابخانه طهوری، چ۲.
- عاشق‌پاشازاده، احمد (۱۳۳۲)، *تواریخ آل‌عثمان*، استانبول: مطبعهٔ عامره.
- عالی افندی، مصطفی (۱۲۷۷)، *کنه الاخبار*، ج۱، استانبول: تقویم‌خانه عامره.
- فریدون‌بک، احمد (۱۲۷۴)، *منشآت السلاطین*، ج۱، استانبول: مطبعهٔ عامره.
- قاراجا، بهست (۱۳۹۴)، «پیدایش دولت صفوی و روابط عثمانی - صفوی در روزگار بایزید دوم»، *تاریخ روابط ایران و عثمانی در عصر صفوی*، ترجمهٔ حسین محمدزاده صدیق، به کوشش نصرالله صالحی، تهران: طهوری، صص۶۱-۸۳.
- قاسمی حسینی گنابادی، محمدقاسم (۱۳۸۷)، *شاه‌اسماعیل‌نامه*، تصحیح جعفر شجاع‌کیهانی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- قاضی‌زاده اردبیلی، ظهیرالدین (۱۴۰۰)، *غزوات سلطان سلیم*، تصحیح و تحقیق طاهر بابایی، تهران: میراث مکتوب.
- قزوینی، یحیی‌بن عبداللطیف (۱۳۸۶)، *لب التواریخ*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- لطفی‌پاشا، ابن‌عبدالله عبدالحی (۱۳۴۱)، *تواریخ آل عثمان*، مصحح و محشیسی عالی، استانبول: مطبعهٔ عامره.
- لین‌پل، استانلی و دیگران (۱۳۷۰)، *تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان‌های حکومتگر*، ترجمهٔ صادق سجادی، ج۲، تهران: تاریخ ایران.
- مجهول المؤلف (۱۳۶۱)، *تاریخ قزلباشان*، به اهتمام میرهاشم محدث، تهران: بهنام.
- ..... (۱۳۶۳)، *عالم‌آرای صفوی*، به کوشش یدالله شکری، تهران: اطلاعات، چ۲.
- ..... (۱۳۶۴)، *جهانگشای خاقان؛ تاریخ شاه اسماعیل*، با مقدمهٔ الله‌دتا مضطر، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ..... (۱۳۸۴)، *عالم‌آرای شاه‌اسماعیل*، تصحیح اصغر منتظر صاحب، تهران: علمی و فرهنگی، چ۲.
- مزاوی، میشل م. (۱۳۶۳)، *پیدایش دولت صفوی*، ترجمهٔ یعقوب آژند، تهران: گستره.
- مقریزی، احمدبن علی (۱۴۱۸ق/۱۹۹۷م)، *السلوک* لمعرفة *دول الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، ج۲، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- منجم‌باشی، احمدبن لطف‌الله (۱۲۸۵ق)، *صحائف الاخبار*، ج۳، استانبول: مطبعه عامره.
- منشی قزوینی، بوداق (۱۳۷۸)، *جواهر الاخبار*، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب.
- مورتمان، جی. ه. [بی‌تا]، «ذوالقدر»، ترجمه به عربی: عبدالحمید یونس، دائرة *المعارف الاسلامیه*، به کوشش احمد شنتاوی، ابراهیم زکی خورشید و عبدالحمید یونس، ج۹، بیروت: دار الفکر.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۳۴)، *سازمان اداری حکومت صفوی*، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران: انجمن کتاب.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۶۸)، *شاه اسماعیل صفوی*، تهران: ارغوان، چ۲.
- هامرپورگشتال، یوزف فون (۱۳۶۷)، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، ترجمهٔ میرزا زکی علی‌آبادی، به اهتمام جمشید کیان‌فر، ج۱ و ۲، تهران: زرین.
- هینتس، والتر (۱۳۶۱)، *تشکیل دولت ملی در ایران*، ترجمهٔ کیکاوس جهانداری، تهران: خوارزمی، چ۲.
- یاقی، اسماعیل احمد (۱۳۸۳)، *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، ترجمهٔ رسول جعفریان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چ۲.

منابع لاتین و ترکی

- Aliç, Samet (2020), "Dulkadir Beyliği-Akkoyunlu Devleti Münasebetleri", *KSÜSBD*, Cilt.17, Sayi.1, ss. 211-226
- Hayati Tabrizi, Qasim Beg (2018), *A Chronicle of the Early Safavids and the Reign of Shah Isma,il (907-930/1501/1524)*, Persian ed, & Int. by: Kioumars Ghereghlou, NewHaven, CT: American Oriental Society.
- Kiliç, Ayşegül (2021), "Osmanli-Memlŭk Nüfuz Mücadelesinde Dulkadiroğullari Beyliği", *Avrasya Uluslararası Araştırmalar Dergisi*, Cilt.9, Sayı.27, Türkiye: ss. 438-460.
- Koca, Salim (2002), "Anadolu Türk Beylikleri", in: *Türkler*, ed: Hasan Celâl Güzel, kemal çiçek and Salim Koca, vol.6, Ankara: Yeni Türkiye Yayinlari.
- Merçil, Erdoğan (1997), *Müslüman-Türk Devletleri Tarihi*, Cilt.9, Ankara: Kitap Kağidi.
- Mordtmann, J. H. (1977), "Dulkadırlılar", *İA (İslam Ansiklopedisi)*, (Mükrimin Halil Yinanç tarafından ikmâl edilmiştir), c. III, İstanbul: Milli Eğitim Basımevi.
- Mordtmann, J. H. and V. L. Menage, (1991), "Dhual-kadr", in: *Encyclopaedia of Islam*, new edition, eds: B. Lewis, vol. 2, Leiden: brill.
- Neşri, Mehmed (1995), *Kitâb-ı cihan-nümâ: Neşri Tarihi*, Cilt.2, Ankara: Türk Tarih Kurumu Basımevi.
- Oberling, Pierre (1996), "Du· l-qadr", *EIr (Encyclopaedia Iranica)*, Edited by Ehsan Yarshater, vol.7, New York: Encyclopædia Iranica Foundation.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]

- Özkarci, Mehmet (2012), "Dulkadir Beyliği Mimarisine Bakiş", *Uluslar Arasi Dulkadir Beyliği Sempozyumu,* ed: Cevdet Kabakci - Serdar Yakar, Cilt.1, İstanbul: Kristal Reklam ve Matbaa, Kahramanmaraş Belediyesi, ss. 21-74.
- Peçevi, Ibrahim (1968), *Peçevi Tarihi*, tr. Murat Uraz, Iatanbul: Neşriyat Yurdu.
- Şahin, Ilhan (1994), "Dulkadir Eyaleti", TDV *İslam Ansiklopedisi'nin (İA*), 9 cildinde, İstanbul, Milli Eğitim Basımevi.
- Uzunçarşilioğlu, İsmail Hakki (1937), *Anadolu Beylikleri ve Akkoyunlu, Karakoyunlu Devletleri…*, Ankara: Turk Tarih Kurumu Yayinlarindan.
- Yinanç, Refet (1989), *Dulkadir Beyliği*, Ankara: Türk Tarih Kurumu Basimevi.
- ……..……. (1994), "Dulkadiroğullari", TDV *İslam Ansiklopedisi' nin*, 9 cildinde, İstanbul, Milli Eğitim Basımevi.
- ……. (2002), "Dulkadiroğullari Beyliği", in: *Türkler*, ed: Hasan Celal Güzel, kemal çiçek and Salim Koca, vol.6, Ankara: Yeni Türkiye Yayinlar.

List of sources with English handwriting

- Anjolelo, Jovan Maria (2002), *Travel book*, in: *Travel books of Venetians in Iran*, translated by Manouchehr Amiri, Tehran: Khwarazmi, 2 ed.
- Ibn-Iyas, Muhammad Ibn Ahmad (1984), *Bada'e al-Zohoor fi Waqi'e al-Dohoor*, Research by Muhammad Mustafa, Vol. 3 and 4, Cairo: Al-Hayat – Al Masri Al-Aama Lel-Ketab.
- Effendi, Khwaja Saad al-Din (1863), *Taj al-Tawarikh*, Vol. 2, Istanbul: Amerah Press.
- Amini Heravi, Amir Sadr Al-din Ebrahim (2013), *Fotuhat- e Shahi (Shahi Conquests)*, corrected by Mohammad Reza Nasiri, Tehran: Anjoman-e Athar va Mafakher-e Farhangi.
- Ozon-Charshli, Ismail-Haghi (1991), *Ottoman History*, translated by Wahab Vali, Vol. 2, Tehran: Institute of Cultural Studies and Research.
- ..... (2001), Ottoman History, translated by Wahab Vali, vol.1, Tehran: Research Institute of Humanities and Cultural Studies.
- Ivoghli, Heydar bin Abolghasem, *Majma-al-ensha; Jamea Moraselat Olol- al-Bab*, manuscript, number 1071, Tehran: National Library.

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

- Bazargan Venizi (Venetian Merchant) (2002), Travels, in: *Travels of Venetians in Prsia*, translated by Manouchehr Amiri, Tehran: Khwarazmi, 2ed.
- Bosworth, Edmond Clifford (2002), *New Islamic Dynasties: Chronological and Genealogical Guide*, translated by Fereydoun Badraei, Tehran: Islamic and Iran Research Center (Baz).
- Bedlisi, Idris (1995), *Selim Shahnameh*, in the effort of Hijabi Qirlanqij, under the supervision of Mursel Ozturk, Ankara: Ankara University, Institute of Social Sciences.
- Bedlisi, Sharafkhan (1998), *Sharafnameh (detailed history of Kurdistan)*, corrected by Veladimir Volyiaminov Zarnov, Vol. 1 and 2 (in one volume), Tehran: Asatir.
- Bergnisi, Nadia (2019), "Zolqadr, Khandan", *Islamic Encyclopedia*, under the supervision of Mohammad Kazem Mousavi Bojnordi, vol. 24, Tehran: Islamic Encyclopedia Center.
- Bayat, Oruj Beg (1959), *Don Juan Irani*, with Lestrange's notes, translated by Masoud Rajab Nia, Tehran: Bongah Tarjomeh va Nashr Ketab (Translation and Publishing Company).
- Tatavi, Qazi Ahmad and Asif Khan Qazvini (2003), *Tarikh Alfi*, corrected by Gholam Reza Tabatabayi Majd, Vol. 7, Tehran: Elmi va Farhangi.
- Haji Khalifa, Mustafa bin Abdallah Chalpi (1997), *Tarjomah Taghvim al-Tawarikh*, from an unknown translator, corrected by Mirhashim Muhaddith, Tehran: Ehyae Kitab.
- Khwandmir, Ghiyath-al-Din (1974), *Tarikh-e Habib-Al-Siyar*, revised under the supervision of Mohammad Debirsiyaghi, vol. 4, Tehran: Khayyam, 2 ed.
- Romelu, Hasan Bayg (2005), *Ahsan al-Tavarikh*, edited by Abd-Al Hossein Navaei, vol. 2, Tehran: Asatir.
- Raisnia, Rahim (2013), "Zolqader/Zolqadriye", *Daneshnama Jahan Islam*, vol. 18, Tehran: Bonyad Dayerah- al-Islami (Islamic Encyclopedia Foundation).
- Zambauer, Edward von (1977), *The genealogy of the Caliphs and Shahriars*, translated by Mohammad Javad Mashkoor, Tehran: Ketabforooshi Khayyam.
- Zeno, Caterino (2002), Travels, in: *Travels of Venetians in Persia*, translated by

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]

[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

Manouchehr Amiri, Tehran: Khwarazmi, 2 ed.

- Sari, Aref (Spring 2021), "Disciples of Zul-Qadr Safavid Sheikhs", *Khwarizmi Tarikhnameh*, translated by Ahmad Barjalu and Mohammad Hasan Raznhan, Year 9, No. 33, pp. 71-84.
- Saeedi, Abbas (2000), "Elbestan", *Islamic Encyclopaedia*, under the supervision of Mohammad Kazem Mousavi Bojnordi, Vol. 9, Tehran: Center of Islamic Encyclopaedia.
- Suleiman, Ahmad Saeed (1972), *Tarikh al-Dow al-Islamiyyah va Moajam al-Asr al-Hakemah*, Vol. 2, Cairo: Dar al-Maarif.
- Sumer, Faruk (2011), *Oguzlar (Turkmenler)*, translated by Wahab Vali, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- ..... (1992), *Safevi Devletinin Kurulusu ve Gelismesinde Anadolu Turklerinin Rolu*, translated by Ehsan Eshraqi and Mohammad Taghi Emami Khoei, Tehran: gostareh.
- Shirazi, Khwaja Zain-al-Abdin Ali Navidi (1990), *Takmelah-al-Akhbar*, edited by Abd-Al Hossein Navai, Tehran: Ni.
- Safavi, Sammirza [no date], *Tazkira Tohfa Sami*, corrected by Rukn-al-Din Homayoun Farrokh, [unplaced]: Elmi.
- Tehrani, Abu Bakr (1977), *Ketab Diyar Bakriyeh*, edited and effort of Nejati Loghal and Faruk Sumer, vol. 1 and 2 (in one volume), Tehran: Ketabkhaneh Tahori, 2 ed.
- Asheg Pashazadeh, Ahmed (1914), *Tawarikh-e Al-Uthman*, Istanbul: Amerah Press.
- Ali Effendi, Mustafa (1861), *Konh Al-Akhbar*, Vol. 1, Istanbul: Taghvimkhaneh Amere.
- Fereydunbek, Ahmad (1858), *Monsheat al-Salatin*, Vol. 1, Istanbul: Matbae Amerah.
- Qaraja, Behset (2015), "Emergence of the Safavid State and Ottoman-Safawi Relations in the Age of Bayezid II", *History of Iranian-Ottoman Relations in the Safavid Era*, translated by Hossein Mohammadzadeh Sediq, edited by NasrAllah Salehi, Tehran: Tahuri, pp. 61-83.

- Ghasemi Hosseini Gonabadi, Mohammad Qasem (2008), *Shah Ismailnameh*, corrected by Jafar Shoja-Keyhani, Tehran: Persian Language and Literature Academy.
- Ghazi-zadeh Ardabili, Zahir al-Din (2021), *Ghazawat Sultan Selim*, corrected and researched by Taher Babaei, Tehran: Mirath Maktub.
- Qazvini, Yahya Ibn Abdul Latif (2007), *Lob al-Tawarikh*, corrected by Mirhashem Mohhaddeth, Tehran: Anjoman-e Athar va Mafakher-e Farhangi.
- Lotfi Pasha, Ibn AbdAllah Abd al-Hay (1922), *Tawarikh Al-Uthman*, corrected by Ali, Istanbul: Matbae Amera.
- Lin Paul, Stanley and others (1991), *History of Islamic states and ruling dynasties*, translated by Sadegh Sajjadi, vol.2, Tehran: Tarikh Iran.
- Unknown (1982), *Tarikh-e Qizilbashan*, under the care of Mirhashem Mohhaddes, Tehran: Behnam.
- Unknown (1984), *Alam Araye Safavi*, edited by Yadullah Shukri, Tehran: Etelaat, 2 ed.
- Unknown (1985), *Jahangoshai Khaghan*; Tarikh-e Shah Ismail, with an introduction by Allah Detta Moztar, Islamabad: Persian Research Center of Iran and Pakistan.
- Unknown (2005), *AlamArai Shah Ismail*, edited by Asghar Montazer Sahib, Tehran: Ekmi va Farhangi, 2 ed.
- Mazzaoui, Michel (1984), *The Origins of the Safawids*, translated by Yaqub Azhand, Tehran: Gostareh.
- Maghrizi, Ahmad bin Ali (1997), *Al-Suluk Lemarefat-e Dowal al-Muluk*, researched by Muhammad Abd al-Qadir Atta, vol. 2, Beirut: Dar al-Kotob al-elmiya.
- Monajem-Bashi, Ahmed Bin Lotf-Allah (1868), *Sahaif Al-Akhbar*, Vol. 3, Istanbul: Matbae Amera.
- Monshi Qazvini, Budaq (1999), *Javaher al-Akhbar*, edited by Mohsen Bahramnejad, Tehran: Mirath Maktoob.
- Mortmann, J. e. (no date), "Dhual Qadr", translated into Arabic by Abdul Hamid Yunus, *Islamic Encyclopedia*, by the efforts of Ahmad Shantavi, Ibrahim Zaki

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

Khurshid and Abdul Hamid Yunus, vol. 9, Beirut: Dar al-Fikr.
- Minorsky, Veladimir (1955), *Safavid administrative organization*, translated by Masoud Rajabnia, Tehran: Anjuman Kitab.
- Hammerpurgestal, Joseph von (1988), *History of the Ottoman Empire*, translated by Mirza Zaki Aliabadi, under the care of Jamshid Kianfar, vol. 1 & 2, Tehran: Zarin.
- Navaei, Abdul Hossein (1989), *Shah Ismail Safavi*, Tehran: Arghvan, 2 ed.
- Hinz, Walter (1982), *Irans Aufstieg zum Nationalstaat*, translated by Keykavus Jahandari, Tehran: Khwarazmi, 2 ed.
- Yaghi, Ismail Ahmad (2004), *The Ottoman State from Authority to Dissolution*, translated by Rasul Jafarian, Qom: Pazhuheshgah Howzeh va Daneshgah, 2 ed.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5]
[DOI: 10.52547/pte.15.56.2]

[DOI: 10.52547/pte.15.56.2] [DOR: 20.1001.1.22286713.1402.15.56.2.5] [Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-09-07]